



مسائل بین المللی

۶

بهمن - اسفند
سال ۱۳۶۶



...мы
ОБЕЩАЕМ
РАБОЧИМ
И КРЕСТЬЯНАМ
СДЕЛАТЬ ВСЁ
ДЛЯ МИРА.

И
МЫ
ЭТО
СДЕЛАЕМ.

م. گمن (اتحاد شوروی)

ما به کارگران بود هقانا ن قول مید هیم که در راه صلح همه کارکنیم • وما این کار را خوا هیم کرده لنین

فهرست مقالات این شماره :

<u>صفحه</u>	<u>عنوان</u>	<u>نویسندگان مقاله ها</u>
۳	آرزوی رام کردن گفتار عبث است	ولود یا تا ی تلپویم
۱۵	نخستین کامیابی در راه پایان بخشیدن به جنگ ها	ورنر ابرلین
۲۵	درباره نقش خود آگاهی در نبرد های طبقاتی	روبن داریو سوزا
۳۴	تئوری و پراتیک سمگیری سوسیالیستی	گورگی کیس
۴۴	پس از ناکامی در انتخابات	آد البرتو مینوچی
۵۱	دیالکتیک همکاری بین المللی	پیتر کوینمان
۶۱	اخبار کوتاه	—

آرزوی رام کردن گفتار عرب است

ولود یا تایتلپویم
عضو کمیسیون سیاسی کمیته مرکزی
حزب کمونیست شیلی

قریب به ۱۴ سال دیکتاتوری پینوشه از سیاهترین، غم‌انگیزترین دوران تاریخ خلق شیلی و مجموعه ملت شیلی است و برای حزب ما، سختترین سالهای آزمون بوده اند. برای پینوشه، کمونیسم دشمن شماره یک بشمار می‌رود. بدیهی است این خود مایه افتخار ماست! اخیراً باز هم دیکتاتور - همچون دفعات قبل - نفرت جنون آمیز خود را از ما مورد تأکید قرار داد. او در مصاحبه ای با روزنامه "ال مرکوریو" مطالبی را که تا حال بارها تکرار کرده بود، تکرار کرد، مبنی بر اینکه رئیس جمهور فعلی تنها یک هدف دارد و آن اینکه یکبار برای همیشه با کمونیست‌ها تسویه حساب کند. واقعیت آنست که دیکتاتور بهنگام کودتا در ۱۱ سپتامبر ۱۹۷۳ قسم خورد که حزب کمونیست را نابود خواهد کرد. او تصور می‌کرد که می‌تواند اینکار را با کشتن هزاران کمونیست بانجام رساند. اما حزبی که این آقای مصمم قصد "تسویه حساب نهائی" با آنرا داشت زنده است و در سلامتی کامل قرار دارد. این حزب هیچگاه اینچنین در قلب زحمتکشان جای نداشت. حتی تئوریسین‌های بورژوازی اعتراف می‌کنند که در حال حاضر حزب کمونیست جزو پرنفوذترین نیروها در کشور است. همچنین براعتبار حزب که بر پایه وفاداری بی‌خداشه به آرمان زحمتکشان استوار است، افزوده شده است. بیخود نیست که حزب کمونیست شیلی در نزد همگان بمثابه مدافع خستگی‌ناپذیر انجام اقدامات پیگیرانه جهت دستیابی به اتحاد تمامی اپوزیسیون شناخته شده است.

ولی پینوشه تنها آدم کشی نمی‌کند. او دروغ نیز می‌گوید. این درست نیست که رژیم او تنها کمونیست‌ها را تحت پیگرد قرار می‌دهد. دیکتاتور در ابتدا تمامی سازمانهای سیاسی را

ممنوع کرد. طبیعتاً اولین قربانیان تضییقات، احزاب نمایندهٔ خلق و جریانات چپ بودند ولسی ژنرال، غروب و طلوع هر روز نیز به لجن مالی دمکرات مسیحیان مشغول است. او در لغت نامهٔ نذامی "ابداعی" خود آنها را "فاسد شدگان سیاسی" می‌نامد. او اصطلاح "فاسد شده" را به تمامی کسانی که علیه دیکتاتوری موضع می‌گیرند اطلاق می‌کند.

در شرایط دیکتاتوری باید نیروهای چپ و تمامی اپوزیسیون، بلاانقطاع، اتحاد خود را در نبرد پیش روی خود تحکیم کنند. ولی باید هدف اصلی را نیز در مد نظر داشته باشیم، باید در صف مخالفان رژیم دشمنی‌ها رفع گردند و تلاش در ایجاد تفاهم بین یکدیگر باشد تا دشمن مشترک به زانو درآید. در عین حال باید به ماهیت نظام فعلی بد رستی پی ببریم و وضع واقعا موجود را بدقت تحلیل کنیم.

هر حزب سیاسی ممکن است دچار اشتباه شود. ولی در شیلی سیاستمداران دست راستی و سانتریست همواره بسیار کوتاه بین بوده اند. همانند آنکه همگان می‌دانند، واشنگتن سرخ توطئه علیه دولت قانونی پرزیدنت آلنده را در دست داشت و نه تنها این ماجراجویی شوم را پشتیبانی مالی کرد، بلکه بتدریج پای بخش بزرگی از بورژوازی را که احزابشان از کودتا حمایت کردند، بدین مسئله کشاند. سرولکه "ژنرالهای بدون نشانی" پیدا شد که رژیم دمکراتیک را از درون تخریب کردند و از پیش از خوشحالی دستهایشان را بهم می‌مالیدند. آنها تصور میکردند که ارتش کارهای کثیف را برای آنان انجام می‌دهد، در کشور حمام خون بیا می‌کند و سپس دست راستی‌ها و سانتریستها را برسر قدرت می‌آورد؛ بعبارت دیگر آنها امیدوار بودند که "نیروهای انتظامی" بدنام، "آدم‌های مورد احترام" را که آماده بودند دوباره در کشور حکومت محافظه‌کاری از نوع سابق خود، ایجاد کنند برسر کار آورند. چه ساده لوحی فاجعه آمیزی! حزب کمونیست هزار استدلال آورد تا ثابت کند که این نیروها کشور را بسوی پرتگاه می‌کشاند و پس از ما بسراغ همه خواهند رفت. اما این "آدمهای مورد احترام" که بودند. اگر این درست باشد که توبه‌کنندگان به بهشت می‌روند، ولی شیلی امروز هیچ تشابهی به بهشت عدن ندارد. متأسفانه امروز نیز بسیاری هستند که در سبهای گذشته نه چندان دور را جدی نمی‌گیرند.

فاشیسم "رام شده"

حزب کمونیست شیلی در همان اولین فراخوان خود به خلق پسر از کودتای فاشیستی در ۱۱ اکتبر ۱۹۷۳، رژیم پینوشه را یک رژیم فاشیستی خواند. حزب رژیم را بمثابة شومترین دشمن هر آزادی و دمکراسی، بمنزلهٔ رژیم‌هایی که حقوق انسانی را بیرحمانه نقض می‌کند و هرآنکه بی قید و شرط به عامل آن تبدیل نشود سرکوب می‌کند، معرفی کرد. در آن هنگام حزب همچون موطنی تنها

می ماند. ما کمونیستها، متحدان ما، سوسیالیستها و بسیاری از فعالین "اونیاد پوپولا" ^۱، واقعیات غناک آنروزها را آگاهانه و بطور عینی با تجارب زمان فاشیسم هیتلری، موسولینی و فرانکو و حوادث نظیر در سایر کشورها مقایسه کردیم و از اینراه به ماهیت واقعی فاشیسم وابسته ای که سرزمین ما قربانی آن شده بود پی بردیم. از لحاظ ماهیت و عادات زشت این رژیم، فرقی با آنها نداشت، تنها آنکه فاشیسم در شیلی هدفی مشخص تعقیب می کرد: استقرار یک دیکتاتوری نظامی "بی پایان". برخی سیاستمداران ازمیان قشرهای ممتاز بورژوازی هنوز علیرغم واقعیات میرهن (که همیشه در تضاد با اعتقادشان قرار دارد) به این امید هستند که بدون مبارزه و بدون سرنگونی پینوشه نه تنها آزادی عمل کسب کنند بلکه بقدرت - چیزیکه مدتهاست در رویای آن هستند - نیز برسند. برای آنان این از ایجاد مجدد دموکراسی نیز بیشتر اهمیت دارد. برخی ها تا امروز نیز اینرا درک نکرده اند که رام کردن گفتار توهم بی سرانجامی بیش نیست. آنها هنوز تصور می کنند که می توان بپیرا هم زمین کرد.

دگردیسی فاشیسم

تاریخ نویسانی که به بررسی دیکتاتوری فاشیستی مشغولند، گاه دوران حیات آنها را به مراحل مختلفی تقسیم می کنند. ژنرال هومبرتو ژوردن - از شاگردان پینوشه، عضو جدید حکومت نظامی حاکم و رئیس سابق سازمان امنیت شیلی، که خود را یک متفکر بزرگ سیاسی می نامد - هنگامیکه به ریاست "کمیسیون قانونگذاری"، که در شرایط فعلی عنوان خنده داری است، منسوب شد، برای تاریخ اخیر کشور تقسیم بندی زمانی خود را ارائه داده است. بنظر او در ابتدای مرحله ای که او آنرا "دوران رشد هارمونیک و تدریجی" می نامد وجود داشت. در واقع آن سالها منظور نظر است که دموکراسی نابود و شیرازه اقتصاد شیلی گسسته شد. تئوریسین جدید دلحنی که گویا اصولی سخن می گوید اضافه می کند: "برخیها از مرحله دوم بنام مرحله گذاری یاد می کنند من اینرا درست تر می دانم که از سالهای دگرگونیهای بنیادی سخن بگوئیم. مرحله سوم، که نیات دیکتاتور را به واضحتترین شکلی آشکار می کند، را ژنرال صادقانه بمطابق "دوران تحکیم هر آنچه دولت فعلی بدست آورده، با امید به آینده". مسئله حساس درست در همین جاست؛ با امید به آینده! آیا این "آینده" اصلا وجود خواهد داشت؟ خیلی ساده باید گفت: نه. چیزی که بساؤل رویای آنها در سردارد واضح است: بهر قیمتی که شده جلوی بازگشت کشور بسوی دموکراسی گرفته شود. او در حالیکه نظریات اربابان و رئیس خود را تکرار می کند، این مطلب را مستقیما عنوان می کند: ما هیچگاه نباید اجازه دهیم و بهیچ روی تحمل کنیم که عقربه تاریخ که "بهترین ساعات زندگی شیلی" را نشان داده است، بعقب برگردانده شود.

کمونیست‌ها همیشه مطمئن بودند که دیکتاتور تحت هیچ شرایطی آزادی نخواهد داد. زوردم کلمه "هیچگاه" را تصادفی استفاده نکرده است. اینرا نباید غافل شد. شیلی هیچگاه به آزادی دست نخواهد یافت، اگر مردمانش از مبارزه بمتابه تنها وسیله عقیم کردن نقشه‌های دیکتاتورهای برای استقرار دیکتاتوری نامحدود، دست بکشند. سخن راندن دردی را در اینجا دوام نمی‌کند. همچنین این امید فریبنده ای است که گویا پینوشه با برگزاری انتخابات آزاد موافقت خواهد کرد. خیلی ساده باید یکبار برای همیشه بساط دیکتاتوری را برچید.

آنها پوست خرس را قبل از شکارش می‌فروشد

بدون شک اگر نیروهای دست راستی و میانی در ارزیابی رژیم دچار چنین اشتباهات عظیمی نمی‌شدند، اگر آنها بر سر راه اتحاد اینقدر موانع ایجاد نمی‌کردند، بلکه همگام با کمونیست‌ها پیگیرانه علیه دشمن مشترک مبارزه می‌کردند، دیکتاتوری در شیلی اینقدر دوام نمی‌یافت. ولی بسیاری از این سیاستمداران همچو ورزشکارانی عمل می‌کنند که در زمین فوتبال تعیین شده از سوی دیکتاتوری سرگرم بازی هستند، منتها بجای آنکه توپ را به دروازه حریف بزنند، به دروازه اپوزیسیون شلیک می‌کنند. این "فوتبالیست‌ها" هنگامیکه مدام با آنتی کمونیسم بیمارگونه رژیم و سیاست استراتژیک آنتی کمونیسم امپراطوری دلار همزمانی می‌کنند همچو اسب تروا می‌مانند. آیا این سروران در تمامی این سالهای گذشته برای بقای دیکتاتور به او کمک نکردند؟ بجای آنکه علیه دیکتاتوری مبارزه کنند، به امید برسرکار آوردن رئیس جمهور "خودشان" و در "شوق رسیدن به قدرت" در واقع آب به آسیاب دشمن می‌ریزند. برخی اکنون از آن سخن می‌گویند که در آینده هژمونی با راستها خواهد بود. یکی از رهبران کشورهای آمریکای لاتین این آقایان را به شکارچی که روزهای یکشنبه به شکار می‌رود تشبیه می‌کند، هنوز خرس را از پای درنیاورده اند می‌خواهند پوست آنرا بفروشند، یا به قهرمانان پرش در آبی تشبیه می‌کند که قبل از پرش در رویای استراحت پس از آن بسر می‌برند. ولی واقعیت آنست که ابتدا باید خرس را کشت یا که به هوا پرید. بهمین ترتیب ابتدا باید بساط دیکتاتوری را برچید پیش از آنکه بتوان از استقرار مجدد آزادی در شیلی سخن گفت.

چرا ما هوادار سیاست قیام توده ای خلق هستیم؟

ما کمونیست‌ها معتقدیم که دوران پس از کودتا را می‌توان به دو دوره تقسیم کرد: سال‌های پیش از ۱۹۸۰ و سالهای پس از آن. در ۷ سال اول ما یک لحظه نیز دست از مبارزه برنداشتیم. ما اپوزیسیون را به اقدام

مشترك و متحد دعوت كرديم، ولي هربار دست رد بر سينه ما زدند. در اواخر اين دوره بتدریج برخی از سياستمداران جناح میانی و بعضی از راستهای سنتی به اپوزیسیون چپ پیوستند. در سال ۱۹۸۰ و حادثه متفاوت ولی در ارتباط با یکدیگر گذار به مرحله فعلی را مشخص کردند: یکی همه پرسى کاریکاتور مانند پینوشه که بتوسط آن قانون اساسی من درآوردی او "تصویب" شد، و دیگری اعلامیه حزب کمونیست که لوئیس کاروالان، دبیر اول حزب، در آن گذار به سیاست قیام توده ای خلق را اعلام کرد.

"قانون اساسی" رژیم پینوشه سندی است که اپوزیسیون آنرا بناحق کمتر می خواند. چرا که با مطالعه دقیق آن آشکار می شود که: دیکتاتور می خواهد حکومت خود را تا مدت زمان نامعلومی ادامه دهد، بعبارت دقیقتر، نه تنها تا اواخر این قرن، بلکه در قرن آتی نیز ادامه خواهد داشت. در همین اواخر پینوشه در مصاحبه ای با "ال مرکوریو" به لاف زنی پرداخت که گویا در شیلی خوشبختانه همه چیز بروفق مراد است و مشکلی وجود ندارد. اگر او بمیرد کس دیگری بجای او خواهد آمد و در صورت نیاز شخص سومی. ژنرال می افزاید: تداوم رژیم بتوسط نیروهای مسلح تامین می شود که بموجب "قانون اساسی" مذکور، بوسیله شورای امنیت ملی به نوعی "ما فوق دولت" تبدیل شده است. بعبارت دیگر در قرن ۲۱ هر رئیس جمهور غیرنظامی خیلی ساده چیزی بیش از عروسک ارتش نخواهد بود. دیکتاتور خواهان چنین وضعی است.

سیاست قیام توده ای خلق که از سوی حزب ما تدوین شده تلاش آشکار دیکتاتور را برای ابدی کردن حکومت خود در نظر می گیرد. برهنگان واضح است که تنها هنگامی می توان این نقشه ها را نقش بر آب کرد که بطور تمام و کمال به مبارزه پرداخت، همچنانکه کمونیست های شیلی از اول عمل کردند. ما از این واقعیت نیز آگاهی داریم که سیاست مقاومت سازش ناپذیر علیه فاشیسم تنها هنگامی موثر خواهد بود که از تمامی اشکال نبرد طبقاتی بهره جویی کند. باد پیکتاتوری سفک تنها نمی توان از راههای پارلماناریستی بمقابله پرداخت و با آن نیز نمی توان همچو دولت نماینده د مکراسی بورژوازی برخورد کرد.

نباید فراموش کرد که کمونیست ها در سال ۱۹۶۹ به خیابانها ریختند تا از دولت مکررات مسیحی اد وارد و فرای در مقابل ژنرال شورشی و پو حمایت کنند. لوئیس میلیورگا بارن، بنیانگذار حزب ما هنگامیکه در سال ۱۹۲۴ از آرتورو آلساندری رئیس جمهور سرنگون شده توسط نظامیان حمایت می کرد نیز بهمین طریق عمل می کرد. ما با وجودیکه در هر دو حالت حزب اپوزیسیون بودیم احترام خود مانرا در قبال نهاد های د مکراتیک نشان می دادیم. ولی هنگامیکه باند نظامی در سال ۱۹۷۳ نظام قانونی را سرنگون کرد، د مکرتهای مسیحی بدانگونه وظیفه شناس در قبال کشور خود عمل نکردند. در آن هنگام که از د مکراسی دفاع کرد چه کسی از حمایت آن سرباز زد؟ ما این

سئوال را مطرح می‌کنیم، چرا که اشخاصی که آن هنگام روند حوادث را براه خود رها کردند، امروز خسته نمی‌شوند به افرادی تهمت د مکرر سیاسی ستیزی بزنند که برای حکومت مردم جان خود را فدا کردند. احدی قادر نیست که در طی ۶۵ سال زندگی حزب کمونیست شیلی حتی در یک مورد تهمت و ارتکاب به یک عمل ضد د مکرراتیک را اثبات کند. هیچکس، چرا که "زندگی نامه" حزب در این رابطه کاملاً پاک است.

ولی ما باید دائم توضیح دهیم که منظور ما از "قیام توده ای خلق" چیست. این فرمولی^ی جدید در چارچوب کلاسیک تقسیم بندی بین مبارزه "صلح آمیز" و "سلحانه" نمی‌گنجد. بعبار^ت دقیقتر این قیام نه اولی است و نه دومی. این یک نوع اقدام کاملاً جدیدی است که در تاریخ شیلی همتا ندارد و ناشی از دیکتاتوری نظامی - فاشیستی است که دیوانه وار برای اعتقاد است که گویا می‌تواند با توسل به تضحیات سبعانه تا ابد بر مسند قدرت تکیه بزند. دیکتاتوری می‌خواهد تا با تکیه به اسلحه تمامی خلق را به گله ای رام تبدیل کند. هنگامیکه حزب ما شعار قیام را مطرح می‌کند، برای عقیده متکی است که نمی‌توان از راه تنگ مذاکره با پینوشه به آزادی دست یافت و همچنین نمی‌توان به عشق ناگهانی امپریالیسم آمریکا، که خود دیکتاتوری را مستقر کرده است، به آزادی امید وار بود. رسیدن به رهائی تنها با اقدامات شجاعانه تمامی اهالی شیلی که در تنها راه ممکن به سوی آزادی واقعی تلاش می‌کنند، امکان پذیر است و آن اعمال فشار سازمان داده شده اپوزیسیون مصمم و متحد است.

هر دو صفت لغت "قیام" در نظر اول هم معنی بنظر می‌آیند: توده و خلق. با اینحال با وجود خویشاوندی معنی این دو هم معنی نیستند. در هر دو مفهوم بر کثرت عامل فعال تاکید می‌شود؛ بدین معنی که قیام وظیفه ایست که نه از عهدۀ یک گروه و نه از عهدۀ اقلیتی از مردم برخوردار آمد، بلکه تنها کار اکثریت ملت است. این اکثریت بصورت توده ها موجود است، بالقوه از دیکتاتوری ناراضی است و می‌خواهد به زندگی آن پایان دهد. ولی هنوز در این طیف وسیع بخشهای بزرگی وجود دارد که در آنها بی‌عملی حاکم است و فاقد جهت گیری مشخص هستند. اینطور نیست که تمامی اپوزیسیون بالقوه با زمان همراه باشد و خود را در خدمت جنبش رهائی بخش قرار داده باشد. نکته آنجاست که باید آنها را که از رژیم خشمناک گشته اند ولی همچنان تنها شاهد سیر حوادث هستند را بکاره کشاند.

شیوه های کهنه و نو

باید برای این مطلب تاکید کرد که قیام توده ای خلق قیامی علیه دیکتاتوری با توسل به موثرترین شیوه ها برای سرنگونی اتمست. شیوه های قدیمی و جدید هر دو شامل آن می‌شوند.

در شرایط فعلی شیوه های سنتی مبارزه در زندگی سیاسی شیلی، شیوه های معمول مبارزه طبقه کارگر و خلق هستند. این بیکسان شامل کار در حزب، سندیکاها، در میان مردم، دانشجویان، زنان و در دانشگاه یا در محافل روشنفکری می شود. در این میان مطالبات خاص هر کدام از این گروه های مردم تابع هدف سیاسی مشترک، یعنی پایان دادن به استبداد است. ولی کاملاً آشکار است که این وظایف را به تنهایی با توسل به شیوه های قدیمی نیز نمی توان انجام داد. اینها در سهایی هستند که خلق شیلی در فاصله ۱۹۷۳ تا ۱۹۸۰ آنها را آموخته است. ما می بایست در جستجوی نو می بودیم، می بایست به تناسب شرایط دگرگون یافته راه های جدید می یافتیم تا پیروزمندان مبارزه با دیکتاتور خون آشامی که در صداست تا چرخ تاریخ را در شیلی متوقف کند پیش بریم.

این دیالکتیک مبارزه نظریات و شیوه های عمل نوینی بوجود آورد. وسائل مبتکرانه ای ابداع شدند و ذخایر بسیج گردیدند. آنها نه تراوشات تخیل شکوفان بلکه ثمره تجربه نبرد، ضرورت و درایت و درک و ابتکار خلاق توده ها بودند. اشکال بسیار نافرمانی جمعی (اصطلاحی کسه در مکراتهای مسیحی معروف نیز از آن استفاده می کنند) که بویژه در محله های فقیرنشین، بین زحمتکشان و بیکاران در سازمانهای وابستگان قربانیان فاشیسم، میان زنان، دانشجویان، روشنفکران و اقشار وسیع جوانان مترقی بوجود آمد، نمونه هایی از آنند. سپس کار به اعتراضات آشکار کشیده شد. خلق شروع به درست کردن سنگرها و عملیات نظامی تدافعی شد. برای اولین بار پایه های دیکتاتوری بلرزه درآمده بود، چراکه تنها وسیله ای که می توان با آن ستون فقرات دیکتاتوری را شکاند و بساط آنرا برچید همانا ضربات لاینقطع و کاملاً هماهنگ توده های مردم هستند.

به يك جنبه دیگر نیز باید توجه کرد: کوشش ما برای درس آموزی از آن، یعنی همانچیزی که حزب ما با انتقاد از خود آنرا بمتابه "سوء تفاهم تاریخی" معرفی کرد. این يك مسئله براستی قدیمی است. آمریکای لاتین باید گفت بطور سنتی بمتابه عرصه دیکتاتورهای نظامی ارتجاعی معروف بوده است. از اوآن کودکی بما آموخته بودند که بین کلیه کشورهای قاره، شیلی استثناء است. دیکتاتور تالس^۳ کشور ما را بمنزله "انگلستان آمریکای لاتین" خواند. ما همگی با این افسانه های کودکانه خام مانده بودیم. بیدار شدن بسیار وحشتناک بود. همه مردم را يك سؤال زجر می داد: چرا دولت قانونی تحت ریاست جمهوری آلنده نتوانست خود را تحکیم کند؟ به این سؤال نه تنها باید از جنبه تاریخی، بلکه پیش از هر چیز با توجه به حال، یعنی از این نقطه نظر که چگونه می توان به دیکتاتوری فاشیستی پایان داد، آینده ای در شان انسانها تامین کرد و نسلهای آتی را از آن مطمئن ساخت که دیکتاتورهای اینچنین تراژدی تکرار نخواهد شد، پاسخ گفت. در حال حاضر کمونیستها را اینچنین اندیشه های عمیق و نگران کننده بحرکت وامی دارد.

آنها بخود نمی‌اندیشند، بلکه به منافع تمامی خلق، تمامی ملت، به منافع دیکراسی برای امروز، فردا و پسر فردا فکر می‌کنند!

ارتش اختصاصی الیگارش

پورتالس در آهنگام نیمی از ارتش را منحل کرد و برطبق نمونه پلیس در دوران استعمار بیک "گارد ملی" موجود آورد که وظیفه حفاظت از منافع الیگارش را برعهده داشت. در قرن اخیر، پس از آنکه در سال ۱۹۳۲ جمهوری سوسیالیستی در کشور اعلام شد، دست راستی‌ها برای خود ارتشی متشکل از ۵۰۰۰۰ تن تشکیل دادند و آنرا "میلیشای جمهوری" نام نهادند.

هم اکنون مرتجعین در پوست خود آرام نمی‌گیرند. خلقی که قربانی خیانت‌های بزرگی شده بتدریج و گام بگام با دشواریهای فراوان بدانجا رسیده است که از تاریخ درس می‌آموزد. خلق می‌خواهد بیاموزد، چرا توده‌ها که حقیقت با آنهاست از اقلیت مافوق ارتجاعی بازی می‌خورند که "حقیقت" را از آن جناح قویتر می‌داند. آیا خلق حق دفاع از خود را ندارد؟ آیا این جنایت می‌بود اگر کوشش می‌کردیم زندگی ۳۰۰۰۰ شیلیایی را که رژیم پینوشه و دژخیمانشر تنها بدین علت توانستند بقتل برسانند که اسلحه نه در دست خلق، که در دست قاتلین بود، نجات دهیم؟ یا که از مرگ توکاپل خیمز، خوزه مانوئل پارادا، مانوئل گوتیره و سوانتیا گوناتیو جلوگیری کنیم؟ یا آنکه این جنایت می‌بود اگر جلوی "مفقودالار" شدن ۲۵۰۰ شیلیایی را می‌گرفتیم یا کسیه نمی‌گذاشتیم و جوان، رود ریگو روخاس و کارمن کوئین‌تانانا (او فقط با یک معجزه زنده ماند) زنده زنده سوزانده شوند؟ آیا خلق شیلی تنها بدین علت که پینوشه در حسرت قطع سر او می‌سوزد، موظف است که سر خود را زیر تبر او نگاه دارد؟ چه کسی بخود این اجازه را می‌دهد که خلق شیلی را از رسیدن به حق خود مبنی بر دفاع قانونی از خود و قیام منع کند، حقی که در اکثر کتاب‌های حقوقی و حتی در اعلامیه عام حقوق بشر سازمان ملل متحد برسمیت شناخته شده است؟

حق شورش برای مردم بیشتر از ۱۰۰۰ سال پیش برسمیت شناخته شد. توماس فون آکوئینو شورش را هنگامیکه تنها وسیله‌ای است که می‌توان با آن یک حکومت غیرقانونی را سرنگون و قدرتی که به عدالت واقعی احترام می‌گذارد را مستقر کرد، مجاز شمرد. واقعیات امروز شیلی از آن سخن می‌گویند که این تنها راه حل است. بگذریم از اینکه آنها که کودتای فاشیستی را براه انداختند، خود دعوت بشورش کرده بودند. و تمامی کسانی که از آن پشتیبانی کردند یا که با آن هم‌دردی کردند، از شورش حمایت کردند. مسلم این بدین معناییست که سایر اشکال نبرد ارتش خود را از دست داده‌اند. تمام راه‌هایی که به رهائی شیلی می‌انجامد خوب و مناسب‌اند. ولی نمونه‌های برزیل، اروگوئه یا آرژانتین در سرزمین ما پیاده شدنی نیستند، چرا که دیکتاتور در اینجا

بیش از اینها خود کاهه است. این يك حکومت استبدادی است که هیچ خواستی بغیر از خواست خود را پیدا نخواهد کرد.

شعار ما اتحاد تمامی اپوزیسیون است

سال ۱۹۸۲ نباید برای خلق ما، سالی از دست رفته باشد. چگونه میتوان بدین هدف دست یافت! تنها بتوسط اتحاد و مبارزه. در طی ۱۳ سال گذشته اتحاد تمامی اپوزیسیون میسر نشد. هرکسی از خود می پرسد چرا. برای آن علل فراوان وجود دارند، ما در اینجا تنها برخی را که نمی توان بسادگی از کنار آنها گذشت ذکر می کنیم. از آن جمله منافع تنگ نظرانه طبقات استثمارگر، پیشداوریهای ریشه دار و نفوذ دامنه دار تحمیل امپریالیستی در فکر و عمل برخی از سیاستمداران. امروز اپوزیسیون شیلی طیف ناهمگون نیروهای سیاسی از راستها که با يك پاهنود در اردوگاه دیکتاتوری قرار دارند، تا پیگیرترین چپها، سیاستمداران جناح میانی و دست راستی که از واشنگتن الهام می گیرند و مورد حمایت واقع می شوند همواره و مجدانه کوشش در ایجاد نفاق بین نیروهای چپ دارند. طی سالهای متمادی، در نتیجه کوشش های فراوان بالاخره موفق به متلاشی کردن اوئیداد پوپولار شدند. باید به این مسئله نیز اذعان کرد که نیروهای خارج از مرکز داخل این بلوک که در زمان حکومت آلنده مشکلات عدیده ای بوجود آوردند، در ناپودی آن موثر واقع شدند.

مخالفان ما می خواهند در زندگی سیاسی شیلی نیروی متحد و یکپارچه چپ وجود نداشته باشد. آرزوی آنها آنست که ترکیبی از جناح میانی و راست با قدری "چاشنی چپ" قدرت را بدست گیرد. بدین ترتیب "اتحاد دمکراتیک" و "توافق ملی" بوجود آمد که از همان ابتدا حزب ما و سایر اعضای جنبش دمکراتیک خلق (MDP) را بکنار گذاشت. بیاد آوریم که حزب کمونیست شیلی از همان ابتدا تشکیل یک ائتلاف یکپارچه اپوزیسیون را پیشنهاد کرد. بطور غیرمترقبه ای از ایجاد اتحاد دمکراتیک مطلع شدیم که رزمنده ترین نیروهای اپوزیسیون را در صفوف خود جای نداده است. این برآستی ضربه ای به اتحاد بود و بهیچ روی با سیاست دائمی ما در جهت اتحاد تمامی نیروهائی که حاضرند تا علیه استبداد مبارزه کنند همخوانی نداشت.

ما بدون لغزش به سیاست اتحاد اپوزیسیون وفادار می مانیم. ما همواره تمامی کسانی که با رژیم به مخالفت برمی خیزند را به اتحاد عمل دعوت می کنیم. اینکه حالا اسم آنرا اتحاد، همگرایی، تفاهم متقابل یا توافق بگذاریم مسئله عمده نیست. مسلماً باید اسمی بر روی آن گذاشت ولی این مسئله اصلی نیست. در صدر این سؤال مطرح است: چرا ما به اتحاد نیازمندیم؟ ما هیچگاه آنرا پیشنهاد نمی کنیم تا به دیکتاتوری تن در دهیم، در مقابل وزارت خارجه آمریکا زانو زمینیم و

دعا نشان انت‌ار آنرا کشیم که از آسمان آزادی نازل شود . ما باید متحد شویم تا برستی بسده
 د مژاسی برسیم و این هزاران بار اثبات شده است که تنها در نبرد امکان دسترسی بدان وجود
 دارد . قیام ملی باید در برگیرنده همه آت‌هایی باشد که می‌خواهند فاشیسم را از کشور برانند . این
 راه بنه‌ار ما بهترین راه است .

چپها باید آرایه قوای خود را تخفیر دهند

باید اینرا حتماً گفت که نیروهای چپ همواره آمادی مبارزه بیشتری دارند تا سیاستمداران
 میانه یا دست راستی . خصوصاً این وظیفه عاجل نمایندگان مردم است تا چشم‌ان آنها را باز
 کند و مانور رژیم را افشا کنند که می‌خواهد با ایجاد منفره دروغین انتخابات "آزاد" ، آت‌گونه که
 پینوشه وعده داده است ، خلق شیلی را قلی سازد . سخن کوتاه ، ما می‌گوئیم : برای بسیج کردن
 خلق ، که بستوه آمده و خواهان تحقق فوری دسترسی است ، لازم است که نیروهای چپ تجدید
 سازمان داده شوند . در تاریخ شیلی نمونه های فراوانی از آتست که چپها به بسیاری چیزها
 می‌توانند دست پیدا کنند و نقش قاهمی می‌توانند ایفا کنند . در سال ۱۹۳۱ آنها در حالیکه در
 جنبه خلق متحد بودند توانستند در انتخابات ریاست جمهوری پیروز شوند . آنها با تکیه بر
 اوئیداد پوپولار در سال ۱۹۷۰ بهمان نتیجه رسیدند . وضعیت فعلی در شیلی بیش از پیش این
 را می‌آید که چپها دوباره تخفیر آرایه قوا دهند و بین مجموعه یکپارچه تبدیل شوند . ما یک
 اپوزیسیون یکپارچه می‌خواهیم . باید بتواند هرروز به جنبش تگانه‌ای جدیدی دهد ، باید پویائی
 و روحیه مبارزه جویانه آنرا افزایش دهد و خلائی که در شیلی بین خلق که علیه دیکتاتوری متحد
 شده ، با رهبری احزاب وجود دارد و تاحال نتوانسته اند بتوافق برسند ، پر شود .

تضادهای ما در اواخر سال ۱۹۸۶ انعکاس دو حادثه در اردوی اپوزیسیون بود . یکی
 از آنها پیشنهاد مولینا بوئینگر بود که اکثریت رهبری حزب دمکرات مسیحی و حزب ملت از آن
 پشتیبانی کرد . مسئله آتست که در سال ۱۹۸۶ به قاتا مورگانا رای دهیم — بعبارت دیگر توهم
 " انتخابات آزاد " در دوران پینوشه . مسلماً ما خواهان انتخابات آزاد هستیم . ولی بدون مبارزه
 و بدون سرنگونی دیکتاتور این امکان پذیر نیست . ما امیدواریم که تخلیگران تصور نکنند که کسی
 این انتخابات را برای آنان در سینی نقره ای تقدیمشان خواهد کرد ؟ ! تا هنگامیکه پینوشه در
 " موند " زندگی می‌کند و به نیروهای مسلح دستور می‌راند ، انتخابات مضحکه ای بیش نخواهد بود
 حادثه دیگر و در واقع حادثه ای مثبت که اولین گام را در جهت اتحاد چپها برداشت ،
 فراخوان برای " گفتگو جهت ایجاد یک توافق دمکراتیک " بود که در پیراویل حزب کمونیست شیلی ،
 لوئیز کوروالان ، رهبر حزب سوسیالیست و جنبش دمکراتیک خلق ، کلود میرو آلمیدا ، و هما هنگ‌کند

مسیحیان چپ، لوئیز مائیرا، مشترکا منتشر ساختند. در این سند که در اوایل دسامبر سال قبل با مضاء رسید، اندیشه های سوسیالیست های MDP و مسیحیان چپ که در "نامه به خلق شیلی" انعکاس یافته بود تکامل می یابد. نظریات اساسی فراخوان کدامند؟ د مکراسی و صلح باید به موضوعات اصلی بدل شوند، تا تمامی نیروهای اجتماعی و سیاسی کشور که در راه ایجاد نظم قانونی برپایه حق حاکمیت خلق کوشش می کنند بر آن پایه با یکدیگر متحد شوند. سند حاوی بخشی است بنام "واقعیت شیلی و مسئله برون رفتها". چپ ها در آن مجدداً علیه "سیاست نظامیگری رژیم فاشیستی موضع می گیرند. این سیاست چیزی جز خود سری دیکتاتور و رهبری نظامی نیست. خلق اینچنین خود سری را رد می کند؛ و هیچگاه بدان تن نخواهد داد. مسلماً یکی از اهداف د مکراتیک کردن حیات کشور "غیرنظامی کردن سیاست" خواهد بود. هر سه حزب نامبرده قاطعانه مخالف مذاکره با دیکتاتور هستند و سیاست "تکفیر و طرد" ایدئولوژیک اقشار وسیع ملی را که از سوی استبداد، واشنگتن و گروههای مشخصی از بورژوازی اعمال میشود، مردود می شمارند.

اواسط دسامبر اولین گامها در راه تجدید سازماندهی نیروهای چپ، در پی جلسه مشاهد نمایندگان یازده حزب در سانتیاگو، برداشته شد، جلسه ای که نام "نشست سران نیروهای چپ برآن گذاشته شد. در این رویداد گرایش مشخصی بروز داده می شد. ولی بدیهی است که ما به هیچ روی بر این نظر نیستیم که چپهای شیلی متحد شده اند و برگزایشات تفرقه آمیز خود غلبه گشته اند. این مسلماً تازه اول کار است و نمیتوان از نقطه اوج پروسه آغاز شده صحبت کرد. در جلسه مشاوره برای این موضوع تاکید شد که: چپها باید در حل سیاسی مسئله شیلی سهم موثری داشته باشند، بنحوی که د مکراسی واقعی در کشور تضمین گردد. تنها در این صورت می توان به یک سیستم سیاسی عادلانه، مختلط و پایدار دست یافت. نمایندگان ۱۱ حزب از خاطره رئیس جمهوری آئنده یاد کردند و نام این شخصیت تاریخی برجسته را گرامی داشتند. استواری اصولی او سر مشق همه ما است. حزب کمونیست شیلی همواره تجارب نبرد روزمره را بررسی می کند، مسائل تقویری و پراتیک را بدقت در مد نظر خود قرار می دهد، مسائلی که با واقعیت ملی کشور در ارتباطند، حزب در ساراه ساختمان داخلی این مسائل بویژه نقش نیروهای مسلح خواهد اندیشید. وظیفه ما آنست که برنامه های نظامی طرح ریزی شده در پنتاگون را، از قبیل دکترین های معروف "امنیت ملی" و "جنگ داخلی" که علیه خلق ما بکار گرفته می شوند، بی امان افشا سازیم.

ما باید سیاست امپریالیسم را همه جانبه تر از پیش تجزیه و تحلیل کنیم. تضاد فی نیست که حافظین پینوشه، آنها که در تدارک جنگ ستاره ها هستند و بشریت را با فاجعه هسته ای تهدید می کنند، در عین حال دشمنان قسم خورده صلح نیز هستند. تمام اینها اجزاء یک سیاست هستند، سیاست گلوبالیسم (تسلط برجها) طرح ریزی شده در واشنگتن. شیلی در شرایط

حکومت پیروزه تنها یکی از مهره های صفحه شطرنج خونبار امپریالیسم است. مسلماً آنها که از شنیدن ندای قلب خلقها برای تعیین سرنوشت خود و رسیدن به حق حاکمیت ملی بخشم می آیند و حاضر به تحمل استقلال آمریکای لاتین نیستند، دست در دست نخواهند گذاشت، ولی نیروی جامعه انسانیهای بانیات پاك از آنها بیشتر است.

۶۵ سال پیش، فرزند کبیر خلق ما، لوئیز امیلیو رکابارن حزب کمونیست شیلی را تأسیس کرد، حزبی که می بایست سهم خود را در انجام رسالت تاریخی رهائی زحمتکشان از هر نوع بی عدالتی ادا کند. سه ماه پیش از مرگش، او مردم را فراخواند تا برای سرنگونی دیکتاتوری نظامی متحد شوند. بدون هیچگونه مبالغه می توان گفت که حزب رکابارن و نردوا امروز نیز باین میراث وفادار است.

- ۱- در دسامبر ۱۹۶۹ از سوی کمونیستها، سوسیالیستها، سوسیال دمکراتها، رادیکالها و سایر احزاب و سازمانهای چپ تأسیس شد. (هیئت تحریریه)
 - ۲- برای مطالعه مفصل تر رجوع شود به مقاله لوئیز کوروالان: اتحاد علیه دیکتاتوری - اشکال و راههای نبرد. در دفتر ۱/۱۹۸۶ مجله ما. (هیئت تحریریه)
 - ۳- دیه گو پورتالس (۱۸۳۷-۱۷۹۳)، سیاستمدار و دولتمدار؛ در سال ۱۸۳۰ عملاً رئیس جمهور کشور شد و با شیوه های تحکم آمیز حکومت کرد. او حافظ منافع الیگارشی شیلی بود.
 - ۴- در چهارم ژوئن ۱۹۳۲ افسران عالیرتبه نیروی دریائی کودتا کرده و اعلام "جمهوری سوسیالیستی" کردند. این جمهوری تنها دوازده روز به اتمام انجامید و توسط کودتای دیگری درهم شکسته شد. (ه.ت.)
 - ۵- این میهن پرستان بطریق وحشیانه ای بقتل رسیدند - آنها را سر بریدند. (ه.ت.)
 - ۶- اعضای آن شامل دمکراتهای مسیحی، سوسیال دمکراتها و حزب رادیکال و همچنین جمهوریخواهان راست و جنبش لیبرالها می شدند. (ه.ت.)
 - ۷- پیمان سیاسی کها زسوی احزاب اتحاد دمکراتیک و برخی دستجات دست راستی با مضا رسید. (ه.ت.)
 - ۸- ائتلاف اپوزیسیون چپ، که حزب کمونیست شیلی نیز عضو آنست. (هیئت تحریریه)
 - ۹- جناح راست دمکرات مسیحی (ه.ت.)
- . (داز منافع الیگارشی مالی و بورژوازی در آمیخته با سرمایه خارجی حمایت می کند. (ه.ت.)

نخستین گامیابی در راه پایان بخشیدن به جنگ ها

وزیر ابرلاين *

عضوهيئت سياسي ود بيرا ول تشكيلات ايالتي ماگد بورگ
وابسته به حزب سوسياليست متحده آلمان

برای هفتاد مین بار سالگرد آن روزهای پرحادثه ای که در طی آن اولین انقلاب پرولتسری در روسیه به پیروزی رسید نزدیک می شود . جان رید فراموش نشدنی آنرا " روزهایی که جهان را به لرزه درآورد " نامید .

در مقیاس تاریخی ، ۷۰ سال مدت زمان کوتاهی است . اما چه دگرگونیهای در جهت بهبود و ترقی بشری ، چه تغییرات اجتماعی چشمگیری ، چه پیروزیهای عظیمی و در عین حال چه مصیبت ها و عقب گرد هایی که با این هفت دهه همراه نبوده است .

بدون شك مهمترین مسئله آنست که روزهای تاریخی اکبر و دهه های پس از آن جهان را از بنیاد دگرگون ساختند . سوسیالیسم به واقعیت ، به ثمره فعالیت خلاق خلقهای گوناگون مبدل شده بود . در تمامی سیاره ما دگرگونیهای بوقوع پیوست که امروز برگشت ناپذیر شده است . در این راه طبقه کارگر روسیه می بایست از راهبائی عبور کند که تا حال طی نشده بودند و از همان ابتدا درگیر نبردی بشدت حاد بر سر همتی و نیستی سوسیالیسم بود که در عین حال مبارزه ای بر سر سرنوشت سوسیالیسم و ترقی اجتماعی در جهان بشمار می رفت . در این مبارزه آرمانهای بشریت رها شده از قید استثمار ، ستم ، قهر و جنگ هرآن بیشتر شکل می گرفت .

امروز بیش از يك سوم مردم کره زمین زنجیرهای استثمار سرمایه داری را بدور افکنده اند . سوسیالیسم رشد می کند و بمثابة يك سیستم جهانی پرتوان می گردد . جمهوری د مکراتیک آلمان ، نخستین حکومت سوسیالیستی در خاک آلمان ، ۳۸ مین زاد روز خود را جشن می گیرد . دهمسا

دولت مستقل و ملی جوان از یوغ اسارت استعمار امپریالیستی‌ها گشتند. پرولتاریای بین‌المللی که احزاب کارگری و کمونیستی نمایندۀ منافع آنها هستند، نیروی خود را چند برابر کرده است. جنبش توده‌ای ضد امپریالیستی و دمکراتیک در حال گسترش است و در تمامی جهان جنبش صلح توانمندی بوجود آورده است که روز بروز در مبارزه علیه تهدید اتمی از سوی محافل ارتجاعی امپریالیستی بیشتر رشد می‌کند. بحران عمومی سیستم سرمایه‌داری عمیقتر شده است. تمامی اینها شمرۀ آن درگونی‌هایی است که از سال ۱۹۱۷ آغاز گشته و تا حد زیادی نتیجه تلاش‌های فراوان و مبارزۀ فداکارانه زحمتکشان شوروی است، همچنانکه لنین طلب می‌کرد تا "در پست‌های خود بمانند همانند یک ارتش سوسیالیستی که ناچار بود تا در ابتدا دستاورد های انقلاب را به تنهایی تثبیت و تحکیم کند و آنرا گسترش دهد و از آن حراست نماید تا انقلاب‌های سوسیالیستی در کشورهای دیگر نیز نضج یابند."

انقلاب اکتبر برای ستم‌دیدگان و استثمار شدگان همانند نمونه‌ای درخشان بود. زحمتکشان از آن نیرو جسارت می‌گرفتند، تجربه و اطمینان به پیروزی خود کسب می‌کردند. تلاش نیروهای انقلابی در راه صلح و رهائی از بند جنگ‌های امپریالیستی، بصورت یکی از نیرومندترین قوه‌های محرکه در توده‌های وسیع مردم درآمد.

این واقعیت که طبقه کارگر پیروزمند روسیه با فرمان لنینی درباره صلح بعنوان اولین اقدام دولتی خود، به تمامی خلقها و دول قدرتمندی درگیر در جنگ پیشنهاد کرد تا مذاکرات فوری برای برقراری صلح عادلانه و دمکراتیک سرگیرند و جنگ را بعنوان "بزرگترین جنایت در حق بشریت"^۱ اعلام کرد، بازتاب چشمگیری در جنبش کارگری بین‌المللی، تمامی نیروهای مترقی و صلح دوست جهان پیدا کرد. بدین ترتیب فرمان لنین درباره صلح نقطه پایانی بود بر اندیشه‌های کهن در مورد حقوق خلقها که بموجب آن جنگ بمثابة وسیله محقی برای حل مسائل مورد اختلاف شمرده می‌شد و در مقابل آن، همچنان که در فرمان صلح آمده است، "آگاهی به حقوق دمکراتیک بطور عام و آگاهی به حقوق طبقات زحمتکش بویژه"^۲ را جایگزین آن ساخت. همچنین فرمان لنینی صلح داغ تصرف بر رپیشانی هر ضمیمه سازی خلق ضعیف یا کوچک به حکومت بزرگ یا قدرتمند و یا نگاهداری قهرآمیز هرملتی را در چارچوب مرزهای یک حکومت زد. بدین ترتیب حق هر ملت برای بقا بصورت یک دولت مستقل مورد تاکید قرار گرفت و راه همکاری دمکراتیک خلقها نمایان گشت. بجای سیاست امپریالیستی تصرف و جنگ افروزی، سیاست همزیستی مسالمت‌آمیز حکومتها با نظم اجتماعی متفاوت را جایگزین کرد و چرخشی عمیق در اندیشه‌های مربوط به حقوق خلقها بوجود آورد.

در نتیجه حکومت‌شورها در برنامه‌های خود نشان داد که او سوسیالیسم و صلح را برای

همیشه در يك رابطه جدائی ناپذیر قرار می دهد . چرا که در جامعه سوسیالیستی هیچ طبقه و قشری وجود ندارد که از تدارك جنگ غنی گردد ، از تولید تسلیحات منفعت بدست آورد و یا علاقمند به توسعه طلبی و یا ضبط کردن سرزمینهای دیگر باشد . بدین ترتیب حکومت شوراهای در عمل مهر تأکیدی بر تزارل مارکس زد که " جامعه نوینی بوجود خواهد آمد که برخلاف جامعه کهن با فقر اقتصادی و جنون سیاسی آن ، برپایه اصل انترناسیونالیستی صلح بنا خواهد شد ، چرا که هر ملتی يك قانون حاکم خواهد بود - قانون کار !"^۴ در فراخوان صلح حکومت شوراهای همسال ۱۹۱۷ ، ماهیت سیاست حزب کمونیست نمایان می شد : با نظم نوین سوسیالیستی ، جامعه ای بنا خواهد شد ، که صلح می خواهد ، به صلح نیازمند است و صلح را ایجاد خواهد کرد . چرا که سوسیالیسم تنها در شرایط صلح می تواند بطور همه جانبه برای بهبود وضع مردم گسترش یابد . صلح بنیادی ترین شرط زندگی همه خلقهاست .

تصادفی نیست که مسئله اصلی زمان ما ، مسئله صلح ، حفظ و تضمین آن ، مسئله ای است که حکومت شوراهای برای اولین بار آنها را بر افکار عمومی مطرح کرد . حتی پیش از تشکیل حکومت شوراهای ، لنین هدف تلاشهای صلح جویانه طبقه کارگر را با کلماتی از قبیل " پایان بخشیدن به جنگ ، برقراری صلح بین خلقها ، خاتمه بخشیدن به غارت و قهر"^۵ فرمول بندی می کرد و در نتیجه بوضوح نشان می داد که امنیت واقعی خلقها تنها می تواند امری متقابل باشد و امنیت ملی و بین المللی از یکدیگر جدائی ناپذیرند .

لنین بد رستی انقلاب اکثر را بمنزله " نخستین پیروزی در راه پایان بخشیدن به جنگها"^۶ می دانست . برای اولین بار ریشه اقتصادی - اجتماعی جنگها در يك کشور خشکانیده می شد . این اولین پیروزی ، طبیعتاً ناگهانی بود . لنین نیز در این رابطه هیچگونه توهمی نداشت . او نوشت " حال دیگر نبرد در راه صلح ، آغاز گشته است . " ، " این مبارزه ای دشوار است ، کسیکه تصور می کند ، صلح باسانی بدست می آید ، و کافی است که چند کلمه ای درباره صلح بر زبان آوریم تا بورژوازی آنها را دوستی در سینه تقدیم کند ، تنها می تواند انسانی بمبار ساده اندیش باشد ."^۷

هفت دهه مبارزه در راه سوسیالیسم و صلح در جهان اینرا بارها و بارها باثبات رسانده است . با وجود آنکه نیروهای سوسیالیسم و ترقی اجتماعی دائم در جستجوی صلح و مبارزه برای حفظ آن بودند ، نتوانستند مانع از جنگهای توسعه طلبانه و تجاوزات امپریالیستی گردند . در حالیکه حکومت جوان شوراهای با بیست با تجاوز مسلحانه " در نطفه" خفه گرد و این اقدام به شکست انجامید ، می بايست از عهدۀ دشوارترین آزمون در جنگ علیه متجاوز فاشیست ، که بمثابة سر نیزه امپریالیسم بین المللی با هدف تارومار کردن سوسیالیسم به صحنه آمده بود ، برآیند

آرمان صلح که اکبر سرخ آنرا تا سطح سیاست دولتی ارتقاء داد، هم اکنون پایه گسترده تر و محکمتری از هر لحظه دیگر کسب کرده است. انعکاس آنرا در این اواخر می توان در اسناد شصت برلین که کمیته سیاسی مشورتی کشورهای عضو پیمان ورشو آنرا ترتیب داده بودند، دید.

برای اولین بار در کترین نظامی تنظیم گردیده که ماهیت یکپارچه دفاعی پیمان را بوضوح نشان می دهد. اندیشه اصلی آن اینست که تناسب نیروهای نظامی در سطح حتی المقدور پائینی حفظ گردد و امکانات نظامی تا سطحی که صرفا برای دفاع ضروری است تقلیل داده شود. این پیشنهادات نیز خود ناشی از ده ها سال مبارزه برای صلح و سوسیالیسم، علیه ستم استعماری و تجاوز مسلحانه امپریالیستی است که در اکثر نقاط دنیا قربانیان بیشماری طلبیده است. ثمرات این مبارزات دنیا را دگرگون کرده است. امکانات مبارزه خلقها در جهت صلح، د مکرسی، استقلال ملی و سوسیالیسم نیز تغییر و گسترش یافته است. برای حراست از صلح و دفع جنگ، از زندگی بشریت، شرایط تغییر کرده و امکانات وسیعتر شده است.

آیا تمامی این تغییرات، آنطور که برخیها در غرب ادعا می کنند، ناشی از توطئه های کمونیستهاست؟ آنها یا متوجه نمیشوند یا نمی خواهند بدان پی ببرند که این نیروی اندیشه های اکبر سرخ است که با سرعت دنیا را در نور دید و تمامی طبقات و اقشار را تحت نفوذ خود می گرفت. بورژوازی بین المللی برای اولین بار شاهد آن بود که، سلطه او عمر ابدی ندارد و وحشت او را از آن فرا گرفت که جرعه های آتش افروخته شده در روسیه "سقف آنها را نیز فرا خواهد گرفت." ^۸ در نتیجه دست به تجهیز زد و امروز نیز باز همه نیروها را بسیج می کند تا چرخ تاریخ را بعقب بازگرداند و انتقام اجتماعی خود را از انقلاب اکبر و تاثیرات جهان دگرگون کننده اش بگیرد.

دستبرد حرص آمیز او به نیروی طبیعی عظیم اتم و استفاده بلا درنگ او از آن برای مقاصد نظامی از اینجا ناشی می شود. از پس آن، حمله اتمی به هیروشیما و ناکازاکی بوقوع پیوست که از نقطه نظر نظامی کاملاً بی معنا بود. مرگ، هشتتاک و از دیدگاه نظامی بی معنای صدها هزار ژاپنی در پایان یک جنگی رخ داده که مدتها نتیجه آن مشخص شده بود. مگر آنکه هدف این اقدامات را متزلزل کردن عامد سوسیالیسم و خلقهایی که علیه ستم استعماری بپاخاسته بودند تلقی کنیم. در نتیجه نیمی از ۷۰ سال حکومت شوراهای در واقع با جنگ داخلی، جنگ، و رفع ناگوارترین عواقب آن توأم بوده است.

منطق بی پایه رویارویی امپریالیستی با دنیای سوسیالیسم، تلاش برای دفع سوسیالیسم بمثابه یک "اشتباه تاریخی"، اینها ریشه های اصلی مسابقه تسلیحاتی اتمی است که مبتکر آن امپریالیسم است و توسط او تازانده می شود. از جمله خدمات تاریخی جهانی خلق شوروی آنست که توانست مسائل بسیار حیاتی بشریت از قبیل پایان بخشیدن به انحصار اتمی در دست

امپریالیسم آمریکا، بهره برداری صلح جویانه از فضای کیهان و برقراری تعادل نظامی - استراتژیک بین سوسیالیسم و امپریالیسم بمثابة پیش شرط اساسی حفظ صلح را حل کند. رفیق گورباچف در کنگره ۲۷ حزب کمونیست اتحاد شوروی این مطالب را برجسته کرد که: "دنیای سوسیالیسم یک سیستم بین‌المللی توانمند است، بر اقتصاد پیشرفته تکیه دارد و بر پایه علمی محکم و تواناتپهاست^۹ - نظامی مطمئن استوار است".

تلاش امپریالیسم برای کسب برتری نظامی، کوششهای وقفه ناپذیر او جهت تدارک هجوم بی‌پاسخ به کشورهای سوسیالیستی، بشریت را به پرتگاه نیستی سوق داده، بطوریکه در نهمای سیاره‌ای نابود شده که دیگر هیچ زندگی انسانی در آن شگفته نخواهد شد برای کره زمین بوجود آمده است. این یک موقعیت فوق‌العاده غم‌انگیزی است که بشریت در حال حاضر بدان گرفتار شده و تنها یک راه چاره برایش وجود دارد، از تولید، آزمایش و کاربرد سلاحهای اتمی از هر نوعی بی‌چون و چراودر تمامی جهان صرفنظر کند و به مسابقه تسلیحاتی که امکانات مادی و مالی خلقها را جهت حل مسائل سیاسی - اجتماعی عاجل از آنها سلب می‌کند خاتمه بخشد. آنچه ما بدان نیازمندیم آنست که همان‌طور که اتحاد شوروی پیشنهاد کرده است، جنبشی در مقیاس جهانی برای خلع سلاح عمومی و امنیت مشترک و پایان بخشیدن به تمامی آزمایشهای هسته‌ای بوجود آید.

کشورهای سوسیالیستی در ادامه سیاست صلح جویانه اکثبر سرخ از این تجربه تبعیت می‌کنند که امروز بیش از هر موقع دیگر باید از جنگ، قبل از شعله‌ور شدنش پیشگیری کرد. کشورهای سوسیالیستی با توجه به شرایط مشخص، هرآن ابتکارات صلح آمیز واقع بینانه‌ای مطرح می‌کنند با این هدف که از پیش آمد یک جهنم اتمی جلوگیری بعمل آورند و مسابقه تسلیحاتی را کاهش دهند. ایده آل و هدف سوسیالیسم ایجاد چنان جهان خالی از سلاح اتمی است که جنگ از آن برای همیشه رخت بر بسته است.

دبیر اول کمیته مرکزی حزب سوسیالیست متحده آلمان، رفیق اریک هونگر، در ۲۷ می - کنگره حزب کمونیست اتحاد شوروی و در بسیاری سخنرانیهای دیگر خود اصول برنامه های صلح حزب کمونیست اتحاد شوروی را مورد پشتیبانی کامل قرار داد: "این سند عمیقاً تکان دهنده‌ای است از عشق اتحاد شوروی به صلح، از عزم سازنده آن برای برخوردی نوین به حل میرترس - مسائل سیاسی - جهانی امروز که هدف آن جلوگیری از وقوع یک جهنم هسته‌ای، اعم از آنکه کیهانی یا زمینی باشد و تحقق تدابیر مشخص خلع سلاح است. این برنامه های همه جانبه که هدف از آنها رهاساختن جهان از همه گونه سلاحهای اتمی تا سال ۲۰۰۰ است، فرصت تاریخی بدست می‌دهد که نباید آنرا بلااستفاده گذاشت. از زمان فرمان لنین درباره صلح تا حال هیچگاه تاثیر بین‌المللی سیاست صلح جویانه سوسیالیسم باندازه این پیشنهادات، پراهمیت و

گسترده نبوده است. " ۱۰

کمیته مرکزی حزب سوسیالیست متحده آلمان در چهارمین نشست خود تاکید کرد که جمهوری د مکراتیک آلمان همراه دیگر کشورهای عضو پیمان ورشو و سایر نیروهای پیرو عقل سلیم با عزمی راسخ همچنان در جهت کاهش روبرویی نظامی و سیاسی تلاش می ورزد و از تمامی اقدامات سازنده طرف مقابل پشتیبانی بعمل خواهد آورد. جمهوری د مکراتیک آلمان برای آن اهمیت فوق العاده قائل است که جستجو بدنبال توافق بر سر کاهش اساسی و سرآخر نابودی سلاحهای استراتژیک آتی متوقف نگردد و در ارتباط تنگاتنگ با آن مبارزه جهت منع استقرار هرگونه سلاح در فضا ی کیهان تقویت یابد.

در هفتاد و نهمین سالگرد اکتبر سرخ، اولین حکومت سوسیالیستی جهان باز هم ماهیت عمیقاً انسانی خود، آگاهی به مسئولیتهای خود در قبال زندگی و آینده بشریت را یکبار دیگر به ثبوت می رساند. پیشنهاد راهگشای رهبری حزب و حکومت اتحاد شوروی به ایالات متحده آمریکا برای جد کردن مسئله سلاحهای میان برد از مجموعه مسائل مورد مذاکره در ریکیاویک و تهیه پلان رنگ یک قرارداد ویژه جهت نابودی موشکهای میان برد آمریکائی و روسی در اروپا، بیش از هر چیزی شاهدی بر این مدعاست. ثمره آن این بود که گشایشی در پروسه خلع سلاح بنیادی بوجود آمد و این دستاورد نصیب جهان شد که مجبور نباشد از نو بدوران پیش از ریکیاویک رجعت کند. حال تمامی آن نیروهای که در غرب بجای مذاکره پیرامون مجموعه مسائل، خود را خواهان توافق بر سر تک تک مسائل بطور مجزا نشان می دادند، می توانند جدی بودن سخنان خود را در کفه آزمون قرار دهند. اتحاد شوروی علاوه بر آن پیشنهاد کرد تا بیدرتگی مذاکرات درباره کاهش و نابودی کامل موشکهای با برد کوتاه آغاز گردد.

پی پایه بودن این استدلال برخی سیاستمداران غربی که گویا برتری اتحاد شوروی در بخش سلاحهای غیر هسته ای مانعی بر سر کاهش رادیکال سلاحهای هسته ای است، باید نظر گرفتن پیشنهادات مشخص اتحاد شوروی جهت خلع سلاح در همین بخش — با تامین امنیت برابر برای طرفین — بوضوح مشخص می شود.

ابتکار در مسئله دفاع از صلح، تحدید تولید تسلیحات و خلع سلاح را که اولین بار نخستین حکومت سوسیالیستی، اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، با فرمان لنینی درباره صلح در اختیار گرفت، همواره در دست سوسیالیسم بوده و خواهد ماند. بدین سان سوسیالیسم همثابه بالاترین دستاورد نبرد طبقاتی طبقه کارگر و تمامی سایر زحمتکشان با صلح، بنیادی ترین شرط هر ترقی اجتماعی، پیوند می خورد.

همچنانکه کمونیست های آلمانی و بسیاری نیروهای مترقی آلمانی از هنگام انقلاب کبیر

سوسیالیستی اکتبر استوار و بی خلل از اقدامات صلح طلبی اتحاد شوروی پشتیبانی بعمل آورده اند، نخستین حکومت سوسیالیستی در خاک آلمان، جمهوری دیمکراتیک آلمان، نیز تمام و کمال از سیاست صلح دوستانه اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، که امروز بیانگر منافع حیاتی اکثریت مردم دنیا پشتیبانی می کند.

حقیقت این مطلب را که برای ورود به قرن عاری از سلاحهای هسته ای امکانات واقعی موجود است می توان از برنامه صلح دوستانه اتحاد شوروی، از پیشنهادات کشورهای عضو پیمان ورشو، بوضوح دریافت. در آنها نه تنها علاقه عمومی به استقرار صلح انعکاس یافته، بلکه راههای مشخص و عملی انجام خلع سلاح و زمانهای صریح برای اتخاذ تدابیر ضروری در نظر گرفته شده است. حزب سوسیالیست متحد آلمان و جمهوری دیمکراتیک آلمان هیچ هدفی را برای خود مقدس تر از آن نمی شمرد که در آینده نیز فعالانه جهت تحقق سیاست صلح دوستانه مشترک کشورهای سوسیالیستی تلاش ورزد و با تمام نیرو کوشش می کند تا بتوسط ابتکارات خلاق خود سهم خود را در راه پیاده کردن این سیاست ادا کنند. آنها بمثابه طرف فعال و معتد با تمامی نیروهایی که به مسائل بین المللی بطور منطقی، واقع بینانه و دوستانه برخورد می کنند همکاری می کنند. آنها با سیاست فعال خود مبنی بر حل مسائل بطریق مذاکرات سیاسی تلاش می کنند تا در قلب اروپا، در خط فاصل دو سیستم اجتماعی متضاد، نقش موثری جهت ایجاد ثبات و اعتماد و محاسبه پذیری در روابط بین المللی ایفا کنند.

در این راستا مذاکرات با نمایندگان احزاب گوناگون جمهوری فدرال آلمان دارای جایگاه ویژه ای است. اینها ناشی از وظیفه تاریخی حکومت ماست، با این مضمون که از هیچ تلاشی روگردان نباشد تا دیگر هیچگاه در خاک آلمان جنگ شعله ور نگردد.

منطبق بر روح مسئولیت تاریخی طبقه کارگر برای حراست از صلح و مجهز به آموزش های تاریخ جنبش کارگری آلمان مبنی بر آنکه پیروزی تنها با عمل مشترک کمونیست ها و سوسیالیست ها بدست می آید، حزب سوسیالیست متحد آلمان (SED) برای مذاکرات سیاسی خود با حزب سوسیالیست دیمکرات آلمان (SPD) اهمیت ویژه قائل است. با انجام مذاکرات هدفمند، ابتکار مشترک SED و SPD جهت ایجاد منطقه عاری از سلاح شیمیایی و تبدیل منطقه ای به محوطه تهی از سلاحهای هسته ای در اروپای مرکزی تنظیم شد.

پیشنهادات رفیق اریک هونکر، دبیر اول کمیته مرکزی حزب سوسیالیست متحد آلمان و رئیس شورای حکومتی جمهوری دیمکراتیک آلمان، خطاب به هلموت کول، صدراعظم جمهوری فدرال آلمان، که در آن از او خواسته می شود تا از پیشنهادات جدید اتحاد شوروی در خصوص موشکهای میان برد بعلت آنکه با منافع مردم هر دو کشور آلمان مطابقت دارد، جانبداری کند، خود در رزمه

تلاشهای فعالانه سیاسی است.

مردم زحمتکش جمهوری دموکراتیک آلمان با شعار "محل کار من، سنگر مبارزه من در راه صلح است"، پشت سیاست صلح جویانه حزب سوسیالیست متحده آلمان و دولت جمهوری دموکراتیک آلمان ایستاده اند و از آن حمایت می کنند. این شعار بیانگر رابطه دیاکتیکی سوسیالیسم و مبارزه در راه صلح است. زحمتکشان جمهوری دموکراتیک آلمان با نتایج شریخش کار روزانه خود سوسیالیسم را تقویت و صلح را تأمین می کنند و این خود منطبق با روح اکتبر سرخ و در عین حال بهترین شکل ادای سهم آنها در تجلیل از اکتبر کبیر بمناسبت جشن های هفتادمین سالگرد آن است.

کشورهای سوسیالیستی در تمامی عملکردهای خود بر این اعتقاد استوارند که اعلام آمادگی لفظی برای انجام مذاکرات به رویارویی موجود پایان نمی بخشد. مسئله آمنت که هر طرف گامهای سازنده ضرور خود را بردارد تا تمرکز شوم امکانات تخریب دسته بندیهای نظامی خصوصا در اروپا مرکزی کاهش یابد و حتی المقدور نابود گردد.

همزیستی مسالمت آمیز امروز دیگر یکی از اشکال ممکن روابط بین کشورها با نظام اجتماعی متفاوت نیست، بلکه ضرورتی جایگزین ناپذیر است. امروز مسئله تنها دستیابی به صلحی که همانند امروز بمعنای نبود جنگ است نیست، بلکه هدف رسیدن به صلحی است که برپایه همکاری و خلع سلاح بنا شده باشد. مصوبات جلسه کمیته سیاسی مشورتی کشورهای عضو پیمان ورشو در برلین که در اعلامیه نهائی و دگرترین نظامی آنها انعکاس یافته منطبق بر همین روح است، در آن آمده است:

اولا: تصویب بلا درنگ قرارداد ای جهت نابودی تمامی موشکهای میان بر دایالات متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در اروپا و پس از امضای آن با توافق دول جمهوری دموکراتیک آلمان و جمهوری سوسیالیستی چکسلواکی جمع آوری موشکهای اتحاد شوروی که برای پاسخ به استقرار موشکهای میانبرد آمریکا در اروپای غربی در آنجا مستقر شد نبودند؛

ثانیا: نابودی همزمان موشکهای ابراتیو تاکتیکی اتحاد شوروی و ایالات متحده در اروپا و انجام مذاکرات پیرامون موشکهای کما زین نوع در شرق اتحاد شوروی و ایالات متحده مستقر گردیدند؛

ثالثا: حل مسئله سلاحهای اتمی تاکتیکی، منجمله موشکهای تاکتیکی، در اروپا؛

رابعا: رسیدن به توافق بر سر کاهش رادیکال سلاحهای تهاجمی استراتژیک متعلق به اتحاد شوروی و ایالات متحده آمریکا در مرحله اول تا ۵۰٪ در ظرف ۵ سال و در عین حال تحکیم قرارداد عدم توسعه سلاحهای ضد موشکی (قرارداد ABM)؛

خامسا: منع کامل انجام آزمایشات هسته ای بمشابه مهمترین اقدام جهت پایان بخشیدن به ایجاد، تولید و تکمیل سلاحهای هسته ای.

آنچه که مربوط به سلاحهای شیمیائی است، باید گفت که کشورهای عضو پیمان ورشو برای نابودی هرچه سریعتر آن تلاش می کنند. در مورد نیروهای مسلح و تسلیحات غیراتمی آنها پیشنها کرده اند که با شروع دهه ۹۰ همزمان و در مجموعه ای با سلاحهای هسته ای تاکتیکی ۲۵٪ از میزان آن بکاهند و تا قرن آینده به کاهش اساسی نیروهای مسلح و تسلیحات و بودجه نظامی نائل آیند. ما از هرآنکه خواهان صلح است و در راه حراست از آن تلاش می ورزد دعوت می کنیم تا روش لغینی در کترین نظامی سوسیالیسم و پیشنهادات آن برای دستیابی به خلع سلاح را دیکال را با مواضع دول امپریالیستی مقایسه کند و مستقلا نه درکی از برخورد متفاوت سوسیالیسم و امپریالیسم در حلال مسئله اصلی زمان ما کسب کند.

یکبار دیگر کشورهای سوسیالیستی دست همکاری برای صلح و تامین امنیت بسوی تمامی خلقها، کوچک و بزرگ، قدرتهای اتمی و یاغیراتمی، وابسته به پیمانها و یا بیطرف دراز می کنند. پیروسه هایی که هم اکنون در جهان در حال سیر هستند، وابستگی رویه تریاید کشورها بیکدیگر، ترقی علمی - فنی شتابان و وجود سلاحها با قدرت تخریبی بیسابقه اینرا حکم می کنند که با هر نوع سیاست افزایش سلاحهای اتمی جهت جلوگیری از جنگ و تهدید به راه انداختن جهنم اتمی وداع شود. در یک جنگ هسته ای، پیروزمند وجود ندارد و تنها قربانی برجای خواهد ماند. اینها برخورد نویینی را به مسائل عصر ما طلب می کند، نیاز به سیاست توانمند و سازنده صلح طلب دارد و همکاری با هرآنکه جانبدار عقل سلیم و واقع نگری در مناسبات بین المللی است را ایجاب می کند بطور خلاصه، تشکیل ائتلافی از هواداران صلح و عقل سلیم را ضرور می سازد.

امروز اندیشه بنیادین انقلاب اکبر، که صلح پیش شرط اجتناب ناپذیر هنوع ترقی اجتماعی است، از سوی تمامی کسانی که به خطری که بشریت را تهدید می کند واقفند، جانبداری می شود. هر آن عدو بیشتری درک می کنند که تنها امنیت مشترك و ترقی اجتماعی مشترك امکان وجود دارد. مسائل گیتی مشمول اقتصاد جهانی، فقر و گرسنگی بخش بزرگی از مردم جهان، مسائل محیط زیست اصراف در استفاده از منابع طبیعی، بهیاری های همه گیر جدید دوران انقلاب علمی - فنی، بوضوح مبین آنند که سرنوشت خلقها بطرق گوناگون به یکدیگر پیوند خورده است.

صلح پیش شرط بنیادین پاسخگویی به تمامی مسائل در حال حاضر نحل نشده است و این اصل در آینده نیز با برجا خواهد ماند. بهمین علت مبارزه برای تامین آن بی چون و چرا از اهمیت درجه اول برخوردار است. اهرم اصلی نجات بشریت و تداوم تمدن ساختن دنیائی است که به برکت تلاش مشترك تمامی کشورها و خلقها فارغ از سلاح اتمی و قهر است.

لنین هنگامیکه بلافاصله پس از پیروزی انقلاب اکبر از آن سخن گفت که به جنگ آوردن صلح "یک مبارزه دشوار و پیگیر" خواهد بود، با خوش بینی تاریخی به این نتیجه رسید که: " . . . لاکن

هر قدر هم که نیروهای امپریالیسم بین‌المللی قدرتمند باشند، شان ما بسیار خوب است.^{۱۱} شانس امروز صلح ناشی از گسترش همکاری تنگاتنگ نیروهای اصلی انقلابی عصر ما، دنیای سوسیالیسم، احزاب کارگری و کمونیستی بین‌المللی، خلقهای کشورهای ازبند رسته و جنبشهای توده‌ای د مکراتیک است. این امر منتج از گسترش گیتی شعول جنبش صلح است که امروز در پهنائی که تاریخ بیاد ندارد بصورت يك قیام واقعی وجدان جهانی علیه تهدیداتمی بشریت درآمده است. این امر منتج از گسترش پایه اجتماعی ائتلاف هواداران عقل سلیم، واقع بینی و خوشبینی نیروهای طرفدار صلح است، عناصری که جمهوری د مکراتیک آلمان همراه اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و سایر کشورهای جامعه کشورهای سوسیالیستی فعالانه در راه آن عمل می‌کنند.

* ورنر ابرلا بین (متولد ۱۹۱۹): شغلش متخصص ادوات الکتریکی، خبرنگار و جامعه شناس است از سال ۱۹۴۸ عضو حزب سوسیالیست متحده آلمان و از سال ۱۹۸۱ عضو کمیته مرکزی حزب و از سال ۱۹۸۳ دبیر اول کمیته حزبی منطقه ای ماگدبورگ است. در سال ۱۹۸۵ کاندید هیئت سیاسی و در آوریل ۱۹۸۶ به عضویت هیئت سیاسی کمیته مرکزی انتخاب گردید.

۱- رجوع شود به مجموعه آثار لنین، جلد ۲۷، صفحه ۲۸۳ و ۲۸۰

۲- همانجا، جلد ۲۶، صفحه ۲۴۰

۳- همانجا

۴- کارل مارکس/فریدریش انگلس، مجموعه آثار، جلد ۱۷، صفحه ۷

۵- و.ا. لنین، مجموعه آثار، جلد ۲۱، صفحه ۲۹۲

۶- همانجا، جلد ۳۳، صفحه ۳۶

۷- همانجا، جلد ۲۶، صفحه ۳۴۱

۸- همانجا، صفحه ۵۱۵

۹- کنگره ۲۷ حزب کمونیست اتحاد شوروی. گزارش سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی به ۲۷ مین کنگره حزب کمونیست اتحاد شوروی. گزارشگر: م.س. گورباچف، انتشارات دیتس، برلین ۱۹۸۶، صفحه ۹

۱۰- اریک هونکر، پیام به کنگره ۲۷ حزب کمونیست اتحاد شوروی، انتشارات دیتس برلین ۱۹۸۶

صفحه ۱۱/۱۰

۱۱- و.ا. لنین، مجموعه آثار، جلد ۲۶، صفحه ۳۱۲

در باره نقش خود آگاهی در نبردهای طبقاتی

روبن داریو ستوزا*

دبیر اول کمیته مرکزی حزب خلق پاناما

تمامی بشریت مترقی به‌مراه خلق شوروی و حزب کمونیست آن سرگرم تدارك استقبالی از هفتاد مین سالگرد انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر هستند . این انقلاب همان‌طور که زندگی آنرا به ثبوت رسانید ، نه تنها برای روسیه و اقلیتهای ملی تحت ستم تزاریم ، بلکه برای تمامی انسان‌های سیاره ما از اهمیت بسیار زیاد تاریخی برخوردار بود . در نتیجه آن ، دوران تخیلات پسر رسید . در عمل اثبات شد که امکانات واقعی برای رفع بی‌عدالتی برای همیشه و بنا کردن جامعه‌ای بر بنیاد های کاملاً نوین که در آن دیگر از استثمار خبری نباشد و پیش شرط های صلح عمومی را مهیا کند ، وجود دارد . اندیشه های اکتبر در کارغول آسائی تبلور یافته است که خانواده خلق های برادر آنرا به انجام رسانده اند - خانواده ای از خلقها ، که در سطح رشد اقتصادی خود با یکدیگر تفاوت دارند ، اما در اراده تزلزل ناپذیر خود برای بنا کردن حکومتی فارغ از تضادهای آشتی ناپذیر طبقاتی که در خدمت به‌روزی شهروندان خود قرار دارد ، متحدند . اتحاد شوروی براین طریق بوجود آمد .

پس از جنگ دوم جهانی قوانین عام رشد سوسیالیسم برپایه تجاری که نه تنها در اروپا ، بلکه در سایر قاره ها نیز بدست آمده بود ، به تأیید رسید . اندیشه های سوسیالیستی به نیروی حیات بخش در تمامی بخشهای کره زمین که انقلاب در آن در حال نضج بود ، تبدیل شده بود و نفوذ توانمندی بر نبرد در راه دیکراسی و رهائی ملی اعمال می‌کرد . این واقعیات خط بطلانی بر ادعاهای اشخاصی می‌کشد که کوشش دارند تا انقلاب اکتبر را بصورت يك واقعه " تصادفی " و یا " ویژه روسیه " نمایان کنند و یا اینکه منکر آن میشوند که این انقلاب ثمره قانونمند یهای جهانشمول بود .

توجه به رابطه بین رشد روند های اجتماعی در آمریکای لاتین^۱ و نقش تاریخی - جهانی انقلاب در روسیه، حائز اهمیت فوق العاده ای است. پرواک انقلاب اکتبر هنگامی سرزمین ما را فراگرفت که مسئله اصلی نیروهای مترقی مبارزه در راه استقلال واقعی، علیه اقدامات توسعه طلبی ایالات متحده آمریکا، علیه سیاست ترور و تنگ نظری ناسیونالیستی بورژوازی محلی بود. اکتبرکبیر به جنبش د. مکرانیک و ضد امپریالیستی کمک کرد تا به روند خود بخودی مبارزه انقلابی پایان دهند و خود را از جنگ توهمات اجتماعی رها سازند. به جنبش اساس تئوریک مارکسیست - لنینیستی - بخشید و آنرا بدان آگاه ساخت که "دومین استقلال آمریکای لاتین"^۱ نه با اقدامات منفرد، بلکه تنها با مبارزه با دقت سازمان داده شده تعامی خلق که از سوی طبقه کارگر رهبری گردد، بدست می آید. تصادفی نیست که نتیجه نفوذ انقلاب اکتبر را پیش از هر چیز در این می توان مشاهده کرد که اغلب احزاب کمونیست در قاره ما در این دوره بوجود آمدند.

اهمیت این مسئله برای تمامی آمریکای لاتین و همچنین برای سرزمین ما، با خصوصیات ملی خود، بسیار زیاد بود. ایالات متحده در همان هنگام نیز قادر بود تا اولین حکومت تازه برپا شده پاناما^۲ را عملاً به کشور تحت الحمایه خود تبدیل کند. مردم پاناما در قبال توطئه های امپریالیستی با اقداماتی جهت حراست از استقلال ملی، علیه غارت ثروتهای ملی بتوسط ایالات متحده آمریکا و علیه نوکران داخلی او، به مقابله پرداختند. اینجا و آنجا گروههای کوچکی از انقلابیون بوجود آمدند. آنها در جستجوی اندیشه ها و راههای نوینی بودند تا نیروهای اصلی پروسه رهائی بخش را بسیج و متحد سازند.

چند سالی پس از انقلاب اکتبر این گروهها توانستند تا نخستین جنبش اهالی مناطق پرولتر نشین را در تاریخ پاناما سازماندهی کنند. در این جنبش ها روند رشد کشور در دوران پس از خاتمه ساختمان کانال انکاس یافته است. هزاران زحمتکش در پاناما شهر و کولون کار خود را از دست دادند و در نتیجه قادر به پرداخت کرایه خانه مسکن رقت انگیز خود نیز نبودند. در نتیجه اعتراضات اجتماعی پرتنیتی علیه استثمار، خودکامگی زمینداران و سرمایه داری وابسته دست نشانده آمریکا در گرفت.

در اکتبر ۱۹۲۵ به درخواست قشر بالائی ارتجاعی پاناما، که کشور را در جهت منافع آمریکا هدایت می کرد، جنبش معروف به جنبش اشغال خانه ها، بتوسط سربازان اشغالگر سیمانه سرکوب شد. با اینحال تجارب بدست آمده در حرکتهای توده ای به انقلابیون کمک کرد تا این حقیقت ساده را درک کنند: تنها با موفقیت های اتفاقی یا اقدامات خود بخودی ستم پیدگان، جامعه پاناما دگرگون نخواهد شد. بلشویکیها با سرمشق خود که به عزم کارگران برای تغییر زندگی خود تکیه کردند و آنها را با تئوری تجهیز کردند که مبارزه متشکل را به آنان آموزش می داد و هدایت

سان شرایط تصرف قدرت را فراهم کردند، الهام بخش اعضای مترقی گروههای انقلابی بودند. در چهارم آوریل ۱۹۳۰ آنها حزب مارکسیست - لنینیست طبقه کارگر پاناما را بنیاد نهادند. این حادثه ای بسیار مهم در تاریخ کشور بود. حزب خلق پاناما از آن تاریخ راه دشوار و طولانی را پشت سر خود نهاده است. مارکسیسم - لنینیسم به ما روش علمی شناخت واقعیات را نشان داد و امروز نیز درك اجتماعی و فرهنگی ملی ما را غنی می سازد. ما تجارب گرانبهمی سوسیالیسم واقعا موجود را فرا می گیریم، تبلیغ می کنیم و از آن بهره می جوئیم، استراتژی و تاکتیک انقلاب رهائی بخش ملی - دمکراتیک را تکامل می بخشیم، سهم خود را در پیروزی جنبش ضد امپریالیسم پاناما ادا می کنیم و به مسائل پیچیده ای که در کنگره هشتم حزب در سال ۱۹۸۶ پیش رویمان گذاشته شده پاسخ می دهیم.

تدابیری که جهت بازسازی تمامی زوایای زندگی، اخیرا از سوی احزاب برادر جامعه کشورهای سوسیالیستی اتخاذ شده اند، ادامه میسر تاریخی است که انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر گام بدان نهاد. کشورهایی که نظام اجتماعی مترقی در آنها به پیروزی دست یافته است، از امکانات بیکران آن بهره گیری می کنند تا سرعت رشد اقتصاد را شتابان کنند و بر رفاه اهالی خود بیافزایند. برای ما مردم آمریکای لاتین، سوسیالیسم واقعا موجود مهمترین عاملی است که به خلقهای قاره کمک می کند تا در مقابل اعمال فشارهای جدید و بی مانند امپریالیسم مقاومت کنند. این مساعدت در چه عرصه هایی تبلور می یابد؟

اولا قدرت اقتصادی و کمال اعتلای مناسبات اجتماعی در چارچوب نظم نوین، نفوذ محسوسی بر جنبشهای مترقی وطن پرستانه آمریکای لاتین اعمال می کند؛ برای ما دورنمای گذار انقلابیهای رهائی بخش ملی - دمکراتیک به مبارزه در راه سوسیالیسم را ایجاد می کند. ثانيا سیاست صلح، خلع سلاح و تأمین امنیت همه جانبه که از سوی جامعه کشورهای سوسیالیستی اعمال می شود، نقش بسزایی در مهار محافل متجاوز امپریالیستی دارد که قصد دارند مسائل منطقه ما را از راه دخالت مسلحانه و ترور حل کنند. ثالثا قدرت سوسیالیسم سبب تقویت همبستگی بین المللی شده و توانائی آنها برای بشمار رساندن تلاشهای بحق خلقهای (همچنین خلقهای آمریکای لاتین) که علیه امپریالیسم درجنگند، چند برابر می کند.

در پاناما همه چیز بروفق مراد نیروهای ارتجاعی نیست. سیستم سلطه گری آنها از کارافتاده و در بحران سختی فرو رفته است. این شمره سالیان دراز مبارزه خلق است. جمهوری با قرارداد تورویوز- کارتر به چنان موفقیت های مشخصی نائل آمد که پایان یافتن استثمار نامحدود ثروت های ملی توسط ایالات متحده و همچنین حضور دائم آن در حوزه کانال که در واقع يك نوع محاصره استعماری بشمار می رفت از زمره آست. اگر ایالات متحده آمریکا سرانجام از آنجا عقب نشینی

کند، این امکان بوجود می‌آید تا راه آبی که اقیانوسها را بهم متصل می‌سازد ملی شود و سرزمینی که تا امروز در اشغال پنتاگون بوده به منافع غیرنظامی بدل گردد.

موافقتنامه های بدست آمده برای خلق ما حکم یک پیروزی تاریخی را دارند و بر روی پاناما دورنمای رشد نوینی را می‌گشایند. درعین حال دارای تاثیرات دیگری نیز هستند که با نظریه امپریالیسم در مورد "منافعش" در آمریکای لاتین درارتباط است. اینطور که نمایان است در سیاست خارجی واشنگتن گرایش به راست در حال رشد است. این گرایش از هنگام روی کار آمدن دولت ریگان موانعی بر سر تحقق دگرگونیهای مترقی در پاناما قرار داده است. امپریالیسم در نظر دارد تا ما را به موقعیتی که تا سال ۱۹۶۸ در آن قرار داشتیم بازگرداند. الیگارشی، که همواره تلاش کرده است تا اصلاحات اجتماعی ژنرال توریوز را با مانع روبرو سازد و آنها را تضعیف کند، برای تحقق این نقشه ها بسیج می‌شود و گروه بندی های نوین تشکیل می‌دهد.

امپریالیسم در حال حاضر دست در دست ارتجاع داخلی در جستجوی آلترناتیو سیاسی در مقابل خواست خلق مبنی بر تعمیق دگرگونیهای آغاز شده توسط افسران وطن پرست، است. ایالات متحده آمریکا درعین حال که از دست راستیها حمایت می‌کند، از محافل معتدل الیگارشی پاناما نیز استفاده می‌کند تا از طریق آنها جناح اپورتونیست هواداران توریوز را زیر نفوذ خود گیرد و راه تحت الحمايه خود را به قدرت هموار سازد. در این مسیر موفقیت نیز به همراه داشت: اتحاد مکرراتیک ملی (اوناده UNADE) تاسیس شد. این سازمان به اسب تروائی تبدیل شد که به کمک آن نیروهای نامبرده بدرون حکومت راه یافتند و بدین سان شروع به تحت نفوذ گرفتن روندی که توسط توریوز آغاز گشته بود در جهت منافع واشنگتن، کردند.

انحرافات که رژیم اوناده از خط توریوز بوجود آورده بود برای امپریالیستها کافی نبود. افسران مترقی نیروهای دفاعی نفوذ خود را بر رهبری کشور حفظ کردند و با وجود برخی تزلزلات، در واقع به مسائل استراتژیک مکرراتیزه کردن و استعمارزدائی پاناما که توریوز آنها را در سرلوحه و وظایف خود قرار داده بود پای بند ماندند. به همین علت، هنگامیکه رابطه بین رئیس نیروهای مسلح پیشین، دیاز هرررا، و این افسران به وخامت گرائید، کاخ سفید بلافاصله تلاش کرد تا از هواداران توریوز - بویژه از رهبر فعلی آن، ژنرال نوریه‌گا - فاصله بگیرد. امپریالیسم که برای ناراضی توده ها از سیاست رسمی سوء استفاده می‌کرد، مخالفان دست راستی را بحرکت واداشت تا در آغاز ژنرالهای عدم باب میل او جاخالی کنند و سپس موفق به سرنگونی حکومت گردید. این حکومت می‌بایست توسط حکومت نظامی که عمدتاً از نمایندگان سرمایه مالی - مطمئن ترین پایگاه سلطه نواستعمار - تشکیل می‌شد جایگزین گردد.

همزمان با توطئه های داخلی، فشار از خارج سازمان داده شد. در این رابطه باید

بیشتر از هر چیز به قطعنامه خشم برانگیز سنای آمریکا که در آن به حکومت پاناما برجسب رفتار غیر دمکراتیک و فساد زده شده بود، به تهدیدات مجلس قانونگذاری و پنتاگون و به محاصره های اقتصادی اشاره کرد.

در واقع نقشه های امپریالیسم به سرانجام نرسید، اما این بدین معنا نیست که برای همیشه از صحنه خارج شده اند و راه مادر جهت رهائی ملی برای همیشه پیروز گشته است. ایالات متحده آمریکا هدف بلاواسطه خود را، که تغییر رژیم سیاسی موجود در کشور ما و به قدرت رساندن حکومت حلقه بگوش خود است، رها نخواهد ساخت. واشنگتن امیدوار است که هنگامی که کانال مطابق قرارداد توریز - کارتر به پاناما بازرس داده می شود، بتواند آنرا "بین المللی" کند و به ما پیمان نظامی تحمیل کند که، آنطور که پیداست، ادامه حضور آمریکا را در کشور تا ۲۵ الی ۳۰ سال دیگر امکان پذیر سازد.

امپریالیسم آمریکا برطبق این نقشه ها شروع به دسته بندی مجدد نیروهای داخلی و خارجی کرده است. برهیچکس پوشیده نیست که آمریکا، چه نقشی در بی ثبات کردن اوضاع در پاناما ایفا می کند، و با تمام نیرو کوشش می کند تا تصمیم گیری های سیاسی به نفع او گرفته شوند.

روند حوادث، که آینده جامعه ما وابسته بدان است، نشان می دهد: محتوای دمکراتیک و ضد امپریالیستی درگیری های اجتماعی تعمیق یافته و هر آن برجسته تر می شود. این موضوع سبب تجدید گروه بندی در طرفهای درگیر و بوجود آمدن ترکیبات جدید در آنها می شود. بورژوازی بزرگ همچنانکه تا سال ۱۹۶۸ مرسوم بود زهر شعارهای الیگارشی یکپارچگی خود را حفظ می کند، و این درحالیست که گروه کوچکی از کارخانه داران متزلزل هنوز از مواضع دمکراتیک - ناسیونالیستی دفاع می کند. توده ها در طرف مقابل قطب قرار دارند: کارگران، دهقانان و اقشار میانی (بیشتر از همه روشنفکران و کارخانه داران کوچک)، که با نبرد خود حرکت های صرفاً ناسیونالیستی را به حرکتهای رهائی بخش ملی بدل می کنند تا درگونیهای عمیق اجتماعی را موجب گردند.

اندیشه های افسران وفادار به توریز در مجاهدت هایی که جهت نوسازی واقعیت جامعه ما می شود نقش بسزایی ایفا می کند. ارتش تمامی کشورهای سرمایه داری آمریکای لاتین در سیاست شرکت می کند، ولی اغلب جانب نیروهای ارتجاعی را می گیرد. ولیکن در پاناما نیروهای مسلح تحت فرماندهی توریز بسوی زحمتکشان شتافتند. بدینسان سلطه امپریالیسم عمیقاً تضعیف شد. در مجموع نیروهای نظامی پاناما در مبارزه برای بستن قرارداد های ضد استعماری و تضعیف الیگارشی نقش موقتی بازی کردند. ولی پس از مرگ توریز، که پیدا کردن جانشین همتای او در اسرع وقت امکان پذیر نبود، روند درگونیها به کندی گرائید. جانشینان رهبر فقید، که بر اثر سانحه هوایی

جان خود را از دست داده بود، از پایداری و اصولیت کافی برخوردار نبودند و بتدریج زیر فشارهای خارجی و داخلی مواضع خود را از دست دادند. رابطه آنها با توده ها به سمتی ^{شاید} گرا و آنها تاکتیک مانور آمدن و عقب نشینی را پیشه خود ساختند. آنها با اینکار می خواستند زمان کافی بدست آورند تا نیروهای خود را بسیج کنند و سپس به خط توریوز بازگردند.

این سیاست در عمل به شکست رسید. حوادث آتی اشتباه آنهاست که برای بوجود آوردن اوئاده، با احزاب الیگارشیه به توطئه پرداختند و در انتخابات ۱۹۸۴ دولتی را بر سرکار آوردند که همچنانکه در بین مردم پاناما مصلح است، به "توریوز زدائی" در کشور یاری رساند، بمائیات رسانید.

یا وجود اشتباهات جدی تاکتیکی، ژنرال نوریهگا، از میان صفوف افسران میهن پرست به مثابه ادامه دهند ه کوششهای توریوز - نیل به ملی کردن کانال و تقویت حکومت مستقل و خود - مختارمان در سرزمینی که از اشغال نظامی ایالات متحده آمریکا رهایی یافته، برخاست.

ژنرال نوریهگا پیشنهاد می کند که راه آبی که اقیانوسها را به یکدیگر متصل می کند همچنین تمامی کشور ما بعنوان منطقه بی طرف اعلام شود. در نتیجه کانال از حالت هدفی نظامی در دست ایالات متحده بدرآمده و به وسیله ای برای همکاری و صلح بین همه ملل، فارغ از هرگونه تبعیض سیاسی یا ایدئولوژیک تبدیل خواهد شد. اگر این دیدگاه را با نقشه های تجاوزکارانه امپریالیسم مقایسه کنیم، بدون دشواری درمی یابیم: در این مورد دو نقطه نظر متضاد یکدیگر وجود دارد.

در بررسی مشکلات باید از آن نیز سخن گفت که: ایالات متحده آمریکا که در بحرانسی درازمدت فرورفته، شاهد آنست که آمریکا لاتین هرآن بیشتر به نقطه داغ کینه، که مناطق تحت نفوذ واقع در مرزهای جنوبی آنرا مورد تهدید قرار می دهد، تبدیل می شود. ژنرال نوریهگا بسا کسانی که از سیاست آمریکای لاتین ریگان پشتیبانی می کنند، خصوصا با مخالفان روند کونتادورا و دشمنان نیکاراگوای ساندینیست اختلاف عقیده جدی دارد. او بهیچ روی با امیال پنتاگون، مبنی بر تبدیل ارتشهای آمریکای لاتین به ابزار تحقق دکترین امنیت ملی ساخته و پرداخته - واشنگتن، موافقت ندارد.

ژنرال نوریهگا بخاطر نظریاتش هدف تبلیغات ریگان و جنگ روانی گردید که از سوی او علیه تمامی کسانی که عقیده ای بجز دولت ایالات متحده آمریکا دارند، پیش برده می شود. پاناما تحت فشارهای ناجوانمردانه ای واقع شد تا ماهیت سیاست خود را تغییر دهد و امپریالیستها مواضع از دست رفته خود را دوباره بازی گیرند. ارتجاع در نظر دارد تا بایی اعتبار کردن شخص ژنرال جنبش دموکراتیک و ضد امپریالیستی را بی رهبر سازد. بهمین علت در ماههای اخیر بدون دست

داشتن هیچ مدرکی به نوریگا تهمت جنایات مختلفی می زند و درصد ترتیب يك رسوائی بین المللی هستند .

امپریالیست ها کار را بدانجا رساندند که نیروهای مسلح پاناما دیگر در قبال حرکت های خلقی علیه اوامر صندوق بین المللی پول و بانک بین المللی ساکت ننشستند . در نتیجه ارتش مانع از آن شد تا دولت های سازش طلب - پارلتاس و همچنین دلوالس - شرایط غارتگرانه نهاد های مالی امپریالیستی را بی چون و چرا بپذیرند .

تمامی اینها سبب تقویت مطالبات دمکراتیک و ضد امپریالیستی مردم پاناما شد که با مرحله فعلی روند رهائی ملی کشور ما همخوانی دارد . لکن با وجود آنکه این يك گرایش عینی تاریخی است تغییرات بخودی خود انجام نخواهند شد . نیروهای خلقی باید برای آن آگاهانه و فعالانه مبارز کنند .

دقیقا برای تامین شرکت آگاهانه مردم پاناما در تحقق رشد مترقی کشور، باید جبهه دمکراتیک رهائی ملی بوجود آید . بنابر پیشنهاد ما، این جبهه نباید نقطه شروع، بلکه باید نتیجه بسیاری حرکت های مشترک - در چارچوب ائتلافی برپایه پلورالیسم سیاسی - جهت حل مسائل پیش روی کشور باشد . جبهه دمکراتیک رهائی ملی باید بسیار گسترده، جبهه ای ملی، دمکراتیک خلقی، " دهقانی " و ضد امپریالیست باشد .

این برنامه استراتژیک تنها هنگامی تحقق پیدا خواهد کرد که يك پیشقراول انقلابی و پرولتری، متکی بر آموزش های مارکسیسم - لنینیسم و تشکیلات حزبی طراز لنینی دست بکار تشکیل جبهه ای گردد که برآستی قادر به بسیج توده ها باشد . این بدان معناست که، همچنانکه در کنگره هشتم ما مورد تاکید واقع شد، حزب ما " از صورت يك حزب کوچک، عقب مانده و نیمه قانونی بدر آید و به يك تشکیلات حزبی تبدیل گردد، که از لحاظ کمیت توانمند است، از عهده شرایط فعلی برمی آید و در جامعه از اعتبار برخوردار است. . . برای رسیدن به این منظور باید از نقطه نظر ایدئولوژی و عملی سه مسئله زیر حل گردد . باید، به ساده اندیشی در ساختمان حزب، زحمت گزینی در فعالیت های رهبری و بی برنامه گی در کار عملی حزب پایان داده شود . "

برای دستیابی به چرخشی در کار حزب، کنگره خواستار پیاده شدن آنچنان سیاست پرورش کادری شد که برآستی پاسخگوی نیازهای روز باشد . بنظر ما باید، مدرسه حزبی در سطح کشور دایر شود، سطح کار تشکیلاتی ارتقاء یابد، روشهای رهبری تا منتهای درجه بهبود یابد، اصل مرکزیت دمکراتیک در زندگی حزبی اکیدا مراعات گردد و روش فعالیت " آشکار " مرسوم گردد . لازمه همه اینها خصوصیات عالی اخلاقی و اراده انقلابی، صرف نظر از نوسان اوضاع است .

اوضاع سیاسی - اجتماعی و اعتلای انقلابی حکایت از آن دارد که آمریکای مرکزی، اگر بخوا

با جملات معروف لنین سخن بگوئیم، به ضعیف ترین حلقه امپریالیستی که آمریکای لاتین را دربر گرفته، بدل شده است. بنحو دیگری نمی توان تشنجات بسیار حادثی را در منطقه تشریح کرد. در اینجا مجموعه سیستم سلطه گرایان ایالات متحده آمریکا در قاره ما مورد تهدید واقع شده است. بدون شك واشنگتن در برابر وضع کنونی آرام نخواهد گرفت. او در سرتاسر منطقه به قهر پناه خواهد جست و مذبحخانه خواهد کوشید تا چرخ تاریخ را از حرکت بازگرداند.

آنچه که به پاناما مربوط است، باید بگوئیم که ما انتظار تشدید بیشتر وخامت اوضاع را داریم. هر قدر که خلق پاناما مصمم تر به دفاع از دستاوردهای ملی متبلور در قرارداد توریبوز-کارتر برخیزد، بهمان نسبت امپریالیسم تلاش های خود را تشدید خواهد کرد تا سلطه سیاسی خود را دوباره بر سر سایر کشورهای آمریکای مرکزی بگستراند، و آنها را اداره به خدمت پسه سیاست جنگ و تجاوز گرداند. در حال حاضر مسئله آنست که حمله نواستعماری ایالات متحده نه تنها به کشور ما، بلکه به سایر کشورهای قاره را دفع کنیم.

مبارزه خلقی به کوچکی پاناما دارای اهمیت استراتژیک والائی است، چرا که این مبارزه در مجاورت امپریالیسم در گرفته است، از داخل اساس قدرت مادی آنها، امپراطوری اقتصادی آمریکا را، سست می کند، نیروهای جنگ طلب را در سطح جهانی تضعیف می سازد و امکانات آنها را برای ترتیب تجاوز به سوسیالیسم محدود می کند.

* روبن داریو سئوزا باتیستا (متولد سال ۱۹۲۳) از نظر شغلی خبرنگار است. از او ان جوانی به جنبش انقلابی پیوست و یکی از رهبران جوانان دمکراتیک پاناما بود. در سال ۱۹۴۶ به عضویت حزب خلق پاناما درآمد و عضو دبیرخانه و هیئت سیاسی کمیته مرکزی حزب شد. در سال ۱۹۵۱ به دبیر اولی حزب برگزیده شد. بارها به زندان افتاد و از سمت های اداری خود برکنار گردید. او کارهای تئوریک بسیاری برشته تحریر در آورده است.

- ۱- منظور کسب استقلال از امپراطوری دلار است، برخلاف استقلال اکثر کشورهای آمریکای لاتین که در قرن قبل در مبارزه علیه استعمارگران اروپائی بدان نایل گشتند. ه.ت.
- ۲- حکومت پاناما در سوم نوامبر ۱۹۰۳ بوجود آمد (تا آن زمان وابسته به کلمبیا بود)، و در واقع با شرکت مستقیم آمریکا، که علاقمند بود تا این سرزمین را بمنظور ساختمان کانالی بیسن اقیانوس آتلانتیک و اقیانوس آرام به تصرف خود در آورد. ه.ت.
- ۳- در ابتدا حزب کمونیست را بر خود نهاد و از سال ۱۹۴۳ حزب خلق پاناما می شود. ه.ت.

- ۴- این قرارداد در سال ۱۹۲۲ از سوی رهبری نمایندگان وقت آمریکا و پاناما به امضاء رسید . در آن بی طرفی کانال و اعطای گام بگام (تا ۳۱ دسامبر ۱۹۹۹) اداره مجموعه کانال به دولت پاناما پیش بینی شده است . این در واقع بمعنای کشیدن حقوقی خط بطلان بر محاصره استعماری سرزمین پاناما است . ه . ت .
- ۵- در آن هنگام افسران جوان تحت رهبری عمر توریوز (۱۹۸۱-۱۹۲۹) زمام امور را بدست گرفتند . تحت رهبری او روند دگرگونی های اجتماعی و اقتصادی مترقی آغاز گشت . ه . ت .

تئوری و پراکتیک سم‌تگیری سوسیالیستی

گئورگی کیم
عضو و خبرنگار آکادمی علوم اتحاد جماهیر شوروی

مفاهیم "راه رشد غیر سرمایه داری" و "سم‌تگیری سوسیالیستی" که بر اندیشه لنین استوار می‌باشند، به معنای امکان گذار کشورهای عقب مانده به سوسیالیسم بدون پیمودن اجباری مرحله سرمایه داری، در سالهای ۶۰ به ادبیات مارکسیستی راه یافتند. اما لنین این اندیشه را پیش از این در سخنرانی خود در کنگره دوم کمینترن بتاريخ ۲۶ ژوئیه ۱۹۲۰ بیان کرده بود.

به بیان دقیق تر لنین تئوری رشد غیر سرمایه داری (به مفهوم سیستم جا افتاده‌های از مقولات مرتبط با یکدیگر) را در نظر نداشت و او این مفاهیم را هم بکار نبرده بود. اما این اندیشه که می‌توان بدون گذار از مرحله سرمایه داری به سمت سوسیالیسم حرکت کرد، دارای اهمیت اساسی بود. چنین اندیشه‌ای از مدل تکامل تاریخ جهانی که در "مانیفست حزب کمونیست" اثبات می‌گردد دست نمی‌آید و با سلسله مراتب تغییر فرم‌اسیونهای اجتماعی، بدانگونه که مارکس آن را در مقدمه اثر خویش بنام "در نقد اقتصاد سیاسی" مطرح کرده است، مطابقت ندارد. اما اندیشه لنین هم کاملاً جدید نبود: مارکس در اواخر عمر خود تأکید کرده بود که "طرح تاریخی او از وجود آمدن سرمایه داری در اروپای غربی"^۱ "شاه کلید" گشایش تاریخ جهان نمی‌باشد، او در نمونه روسیه چشم اندازه‌های فرضی گذار به سوسیالیسم از طریق دور زدن نظام پیشرفته سرمایه داری را مورد بررسی قرار داد.^۲

در کنگره دوم کمینترن لنین بطور مشخص و به روشنی دو اصل را بعنوان پیش شرط برای تحقق بخشیدن به امکان "دور زدن مرحله سرمایه داری" نام برد: "زمانی که پرولتاریای انقلابی پیروزند در میان آنها (میان خلق‌های شرق - نقل از نویسندگان) تبلیغات برنامه ریزی شده‌ای را انجام دهد" و زمانی که "دولت شوروی با تمام ابزار که در اختیار دارد بیماری آنها بیاورد."^۳

اینها آن پیش شرطهای عقلی می‌باشند. اما از نقطه نظر تئوریک او احتمال نمونه‌آسای جدید تغییر فرم‌اسیون اجتماعی را که در آن جنبش‌های ملی از چهارچوب "معمول" بورژوا-دمکراتیک فراتر رفته و به مرحله‌ای از انقلاب سوسیالیستی مبدل شوند، را می‌پذیرفت.^۴ لنین توجه بسیاری به شیوه‌ها و ابزارهای که گذار به سیستم جدید و برحذر بودن از "جوانب جذاب سرمایه داری"

را ممکن می سازند ، معطوف می داشت . از جانب دیگر او تاکید می نمود که نمی توان چگونگی روند پیچیده چنین گذاری را پیش بینی نمود : " این تجربه علمی به ما خواهد آموخت " .^۵

اولین شکل رشد غیر سرمایه داری در جهان که در بخش های مرزی روسیه تزاری سابق به تحقق پیوست ، نمونه بسیار ویژه ای بود . این تجربه کمتر تحت تاثیر تئوری و بیشتر از عمل تاثیر گرفته بود ، شکل رشدی که انقلاب سوسیالیستی ، که در مرکز پیشرفته کشور پیروز شده بود و بطور تنگاتنگ با روند انقلابی در بخش های مرزی در ارتباط بود ، عامل بوجود آمدن آن بود . پیشروی خلق های مناطق عقب مانده به سمت سوسیالیسم با دور زدن مرحله سرمایه داری تحت رهبری کمونیست ها در چهارچوب کشوری واحد تکامل یافت . قبل از هرچیز این نتیجه بدست می آید که مرحله ساختمان سوسیالیستی در این مناطق پس از دوره بسیار کوتاهی از دگرگونی های عمومی دمکراتیک شروع گشت و تنها کمی دیرتر از مرکز خاتمه یافت .

انقلاب اکبر کبیر ، که سوسیالیسم را در یک ششم کره زمین تحقق بخشید ، به تمام جریانها^ت انقلابی کنونی توان بر نیرومندی بخشید . درحقیقت چنین اوجگیری مبارزه انقلابی که براساس تمام کره زمین را باضافه مناطقی که بعنوان " حاشیه " محسوب می شدند ، دربرگرفت ، تاکنون در تاریخ وجود نداشته است . درهمه جا بدنبال شیوه ها و ابزار رادیکال تر برای درهم شکستن گذشته و بنای آینده ای بهتر جستجو می گردید ، آینده بهتری که ، در آن کارگران و دهقانان راهروها ساخته بودند .

جمهوری خلق مغولستان - در چهارچوب کشور مستقلی با سطح پائین رشد تولید و مناسب^ت اجتماعی - به زادگاه دومین فرم (با تفاوت هایی در برخی جزئیات) راه رشد غیر سرمایه داری مبدل می گردد . تحت چنین شرایطی مرحله عام دمکراتیک با سازی - علیرغم وجود روابط همه جانبه و تنگاتنگ با اولین کشور سوسیالیستی جهان - تقریباً بیست سال به درازا می کشد . به همان اندازه نیز دستیابی به اصول سوسیالیسم در مغولستان نسبت به مناطق آسیای میانه - شوروی و یا کازاخستان زمان بیشتری را می طلبد .

در مجموع اما ، گذار خلق های مناطق حاشیه ای عقب مانده اتحاد شوروی و همچنین مغولستان به سمت نظام جدید با صرف نظر کردن از سرمایه داری مجموعه ای از علائم مشخصه تکرار نشدنی و اصیل را نشان می دهد . اگر این روند با آنچه که امروز کشورهای دارای سمتگیری سوسیالیستی در برابر خویش دارند ، بصورت مکانیکی یکسان گرفته شود ، تنها اهمیت مسئله پوشانده شده و می تواند منجر به خطاهای تئوریک و همچنین اشتباهات سنگین در کار عملی گردد .

برخورد افراطی دیگر نیز نادرست می باشد : سمت گیری سوسیالیستی امروزی را بعنوان پدیده ای کاملاً نو در نظر گرفتن ، که با اشکال سابق و آرموده شده حرکت به سمت سوسیالیسم

بر اساس راهی "کوتاه شده" هیچگونه ارتباطی ندارد. این اشکال رشد، نقطه نظارهای عامی راهم مطرح می سازند. ما معتقدیم که بر اساس تجارب بدست آمده از رشد غیر سرمایه داری و جمهوری های مختلف شوروی و مغولستان نقش رهبری کنندۀ حزبی که به سوسیالیسم علمی مجهز می باشند در درجه اول، گذار تدریجی به نظام اجتماعی جدید و مرحله د مکراتیک عام نسبتاً طولانی و ضروری در درجه دوم و بالاخره اتحاد تنگاتنگ با سوسیالیسم واقعاً موجود در درجه سوم، از اهمیت جاودانی برخوردار می باشند.

لنین همواره تاکید کرده است که برخلاف کشورهای پیشرفته صنعتی کشورهای کشاورزی - اساساً تمام کشورهایی که امروزه سمت گیری سوسیالیستی را در پیش گرفته اند به این دسته تعلق دارند - می بایست در جهت انجام دگرگونیهای ریشه ای با احتیاط بسیار و قدم به قدم حرکت نمود. شتابزدگی و عدم تامل در این جا کاملاً غیر مجاز می باشند. این نکته اهمیت فراوان دارد که به حل مسائل بیشمار نه بشکل کلیشه وار بلکه به شیوه ای نو برخورد شود. انقلابیون می بایست با توده های کشاورز، که تقریباً بدون استثنا بی سواد می باشند و کاملاً تحت تاثیر اشکال ایدئولوژیک سنتی بویژه مذهب و ملی گرایی قرار دارند، تماس برقرار سازند. تنها زمانی می توان در تبلیغ ایده های سوسیالیسم علمی در میان زحمتکشان موفقیت داشت که این تبلیغات البته بدون ساده و عامیانه کردن در شکلی قابل درک برای آنها صورت گیرند. تاکنون این یکی از دشوارترین مسائل محسوب می شود که حل آنها در دستور کار قرار دارند.

یک جنبۀ مهم دیگر آن است: که می بایست در مقابل ارزشهای سنتی بسیار محتاطانه عمل کرد و ساختارهای سنتی را بنحوی برنامه ریزی شده و بتدریج دگرگون ساخت، زیرا اغلب سنتها، عناصری از فرهنگ اجتماعی را در بر می گیرند، که توسط خلق در طول صدها و حتی هزاران سال بوجود آمده اند. بطور کلی نظریۀ انتقال سریع مستعمرات سابق را نمی توان درست دانست. کوشش برای رسیدن به "نتیجۀ محسوس" از طریق فشار و در کوتاهترین زمان ممکن، در موارد بسیار نتایج منفی می آورد. امروز غالباً از نوعی رنسانس در سنت گرایی صحبت می شود. این موضوع تا اندازه ای عکس العمل در مقابل تلاشهای شتابزده برای از میان بردن نهاد های سنتی است. تاریخ می آموزد که در مسیر دشوار دور زدن سرمایه داری و گذار به سوسیالیسم هیچکس از گزند انحراف، مبالغه و همچنین خطاهای سنگین مصون نمی باشد. شتابزدگی در تحقق بخشیدن به دگرگونیهای رادیکال اجتماعی - اقتصادی، سیاسی، ایدئولوژیک و غیره، و در هم آمیختن مرحله عام د مکراتیک با مرحله رشد اساساً سوسیالیستی بیماری متداول بسیاری از میهن پرستان است که صدقانه خواستار رهائی خلق های خویش از عقب ماندگی صدها ساله می باشند. شتاب برای پیش رفتن بدین دلیل نیز خطرناک می باشد، که به شکست منجر گشته و باعث بی اعتبار شدن

نظریه سمت گیری سوسیالیستی می شود و در جهت منافع دشمنان عمل می کند . این تضاد فی نیست که غالباً همین شتابزدگی و تصمیمات نسنجیده بهانه بدست می دهند تا از تصمیمات از قبل گرفته شده مترقی صرف نظر شود .

سمت گیری سوسیالیستی امروزی فرم جدیدی از رشد غیر سرمایه داری می باشد . ایمن سمت گیری با مرحله جدید جنبش رهایی بخش مطابقت دارد ، که تحت تاثیر بلاواسطه دگرگونی تناسب قوای بین المللی پس از جنگ جهانی دوم به نفع سوسیالیسم شکل گرفت .

تصمیم کشورهای ازبند رسته برای سمت گیری سوسیالیستی نتیجه تعمیق و ادامه تکامل محتوای اجتماعی انقلاب رهایی بخش ملی می باشد . پس از پیروزی چنین انقلابی مبارزه اجتماعی به مرحله بالاتری ارتقاء می یابد : مرز بندی سیاسی و طبقاتی شدت یافته و ملموس تر می گردد . گروه بندیهای جدید خود را نشان می دهند و وضعیت جدیدی از نیروهای اجتماعی شکل می گیرد که ارتباط دیاکتیکی جنبش ملی و اجتماعی را حفظ می کند .

پایه اجتماعی جنبش رهایی بخش ملی را تقریباً مجموعه تمام طبقات و اقشار تحت ستم جامعه استعماری ، با استثنای فئودالها و اقشار کمپرادور که پایگاه سمت گیری اجتماعی برضد مجموعه تمام طبقات غیراستعمار کشورهای ازبند رسته می باشند ، تشکیل می دهند که قادر به گرفتن موضع گیری ضد امپریالیسمی و یا حداقل ضد سرمایه داری می باشند .

جهت گیری به سمت سوسیالیسم البته به مفهوم بنای بلاواسطه جامعه نو نمی باشد . بایست توجه داشت که عناصر بسیاری در چنین سمت گیری وجود دارند که هم رژیم های دمکراتیک خلقی ، که بر پایه سوسیالیسم علمی هدایت می شوند و هم رژیم های دمکراتیک - انقلابی غیر پرولتری با اندیشه غیر مارکسیستی از آنها پشتیبانی می نمایند . در مورد آخری علامت مشخصه اصلی سمت گیری سوسیالیستی پراتیک اجتماعی - اقتصادی و سیاسی ، و انجام دگرگونی های ریشه ای در ساختار اجتماعی از موضع ضد سرمایه داری می باشد . چنین دگرگونی هایی کاملاً و تماماً با پرنسپ شناخته شده از جانب دمکراتهای انقلابی مطابقت دارد و آن اینکه جنبش ملی و اجتماعی بنحویدهای ناپذیری با یکدیگر مرتبط می باشند .

دور شدن از این اصل معمولاً نشان دهنده دگرگونیها در پایگاه اجتماعی رژیم ، یعنی قاعدتاً گرایش رژیم به سمت سرمایه داری می باشد که از رشد تاثیر اقشار پائین و میانی سرمایه داری ملی نشأت می گیرد . غنا ، مصر ، سومالی و دیگر کشورها در دهه سالهای ۶۰ و ۷۰ نمونه های تاسف آور سمت گیری اجتماعی بازگشت پذیر را عرضه می کنند . در کشورهای مختلف دیگر هم گرایشاتی تقویت می شد ند که می توانستند رشد اجتماعی مترقی را زیر علامت ستیوال قرار دهند .

بازگشت از مسیر سمت گیری سوسیالیستی گاهی با چرخش سریعی صورت می گیرد ، مانند آنچه

که در مصر توسط عناصر بالای بوروکراسی دولتی متعایل به سرمایه داری به همراه دسته بندی‌های از بورژوازی انگلی و بورژوازی فعال در بخش بورس یعنی گروه‌هایی که پس از ۱۹۷۰ همچون قارچ از زمین سبز شدند (و بخشی از حالت مخفی بودن بیرون آمدند) صورت گرفت. ولی از نقطه نظر ما می‌بایست به تغییرات تد رجبی توجه ویژه ای میدول داشت. نادر نیستند مواردی که این چرخش با موضعگیری متناقض گروه‌های مختلف بورژوازی پیرامون جنبه های مشخص سمنگیری سوسیالیستی از نظر پنهان می‌ماند. علت این مسئله آن است که اقشار شهری (به ویژه اقشار تازه به دوران رسیده) بی نهایت ناهمگون می‌باشند. آنها به بخش‌های مختلفی تعلق دارند که بطور غیر-یکنواخت و متناقض و اغلب یکی به بهای دیگری رشد می‌کنند. البته آنها قاعدتا همگی به حمایت دولت یعنی عبارتی شرکت فعال دولت در اقتصاد، وابسته هستند. آنها برآستی در این مسئله نینفع هستند که دولت و بخش دولتی آنها را در برابر رقبای خارجی محافظت نموده و خود نیز بعنوان نیروی کمکی، منبع پرداخت اعتبار و نیروی حمل و نقل و خریدار محصولات در اختیار آنها قرار داشته باشد. این وحشت آنها کاملاً طبیعی است که دولت با تعمیق هرچه بیشتر سمنگیری سوسیالیستی بتدریج دامنه عملکرد آنها را محدود کرده و از میزان بهره‌وری شان بکاهد. بنابراین با هر قدم جدید در راه رشد مرفقی مقاومت این محافل شهری در مقابل آن شدت می‌یابد.

شکل امروزی سمنگیری سوسیالیستی تحت شرایط مساعد تری رشد می‌یابد. در کشورهای مختلف، که پیش از این در آنها مناسبات سرمایه داری حکمفرما بوده است، به همراه دگرگونی‌های مرفقی و سوسیالیستی تجارب قابل توجهی گردآوری می‌شود. رژیم‌های انقلابی - دمکراتیک فعلی - بقول انگلس - نمونه ای هستند برای اینکه "چگونه ساخته می‌شود". امروزه راه رشد غیر-سرمایه داری برای بسیاری از کشورها گشوده است، زیرا سیستم جهانی سوسیالیسم موجود است و کشورهای از بند رسته که مشی ترفقی اجتماعی را دنبال می‌کنند، می‌توانند به کمک و حمایت آن اتکا داشته باشند. (این موضوع طبیعتاً بهیچوجه با این واقعیت آشکار متضاد نیست که جامعه نو قبل از هر چیزی با تلاش خلق‌های آن کشور، که در این راه مصمانه می‌کوشند، بناخواهد گردید.)

تنها همین مسئله که سیستم استعماری درهم شکسته شده است و بسیاری از کشورها خود را از یوغ حکومت بیگانگان آزاد ساخته‌اند، نشان دهنده نقشی است که عامل سیاسی خارجی ایفا می‌کند و اینکه تاجه اندازه تغییر تناسب قوا در جهان که توسط انقلاب کبیر اکثر و نابودی فاشیسم هیتلری و میلیتاریسم ژاپن بوجود آمد، دارای اهمیت بوده و در جهت ترفقی و سوسیالیسم و همچنین ادامه رشد انقلابی جهان عمل می‌کند. موفقیت دگرگونی‌های ضد استعماری و ضد-امپریالیستی و اکنون ضد سرمایه داری در کشورهای از بند رسته عملاً با دگرگونی تناسب قوا در جهان پیوند تنگاتنگ دارد.

عامل سیاسی خارجی، برای تصمیم‌گیری کشورهای مستقل‌جوان نیز دربارهٔ راه رشد خود دارای اهمیت کمی نباشد. طبیعی است که این عامل از اهمیت عامل داخلی، که در عقب‌ماندگی اقتصادی و اجتماعی و وجود ساختار ماقبل سرمایه‌داری بیان می‌شود، نمی‌کاهد. بدین دلیل است که تعدادی از انقلابات رهایی‌بخش ملی پایان نیافته‌اند و حتی روند بازگشت در کشورهای هم‌که در ابتدا مشی سوسیالیسم را برگزیده بودند، وجود دارد.

تنوع در سمتگیری سوسیالیستی به عوامل مختلفی بستگی دارد، بویژه آنکه در میان کشورهای هم‌که این راه را برگزیده‌اند، هستند کشورهای که پیش از این در آنها عملاً سرمایه‌داری ملی وجود نداشته است (اغلب کشورهای گرمسیر - آفریقای -) و یا کشورهای که در آنها مناسبات سرمایه‌داری نسبتاً پیشرفته بوجود آمده است. این دسته از کشورها از نقطه نظر استراتژی رشد اجتماعی - اقتصادی و از نقطه نظر درگونی در زیربنا و روبنا بطور چشمگیری با یکدیگر متفاوت هستند.

در چهارچوب سمتگیری سوسیالیستی امروزی اغلب میان کشورها تمایز وجود دارد. دسته اول کشورهای "نسل اول" یعنی بهیارتی، آن کشورهای که در سالهای ۶۰ این راه را برگزیده‌اند و تا بدین نشان دادن تمایل به نزدیکی با سوسیالیسم علمی در مرحلهٔ درگونیهای دمکراتیک باقی مانده‌اند و دسته دوم کشورهای "نسل دوم" یعنی کشورهای که راه خود را در سالهای ۷۰ برگزیده‌اند و عمدتاً در عرصه روبنا بطور قابل توجهی به سوسیالیسم نزدیک شده‌اند. وابستگی این تمایز به سطح تولید پایهٔ اقتصادی اجتماعی این کشورها کاملاً آشکار است. در هر صورت در هیچ کشوری که در گذشته در آنجا مناسبات نسبتاً پیشرفته سرمایه‌داری وجود داشته، حزب پیشاهنگ زحمتکشان و یا حزبی با ایدئولوژی سوسیالیسم علمی بوجود نیامده است. بنظر ما این مسئله می‌بایست بسیار ریشه‌ای تر بررسی گردد: مسئله زمینه‌سازی برای سمتگیری سوسیالیستی نیازمند به کار و بررسی جدی می‌باشد.

بررسی دشواریهایی که در روند پیشرفت سمتگیری سوسیالیستی ظهور می‌کند ما را به این نتیجه می‌رساند که علیرغم اهمیت انکارناپذیر ساختار روبنائی، اقتصاد و رشد اقتصادی توجه ویژه‌ای را بخود می‌طلبد. دقیقاً در محدودهٔ اقتصاد است که بیشتر کشورهای دارای سمتگیری سوسیالیستی با مشکلات جدی مواجه می‌شوند.

شرایط لازم برای صنعتی‌کردن، که می‌تواند جهش به سمت رشد اقتصادی را تضمین نماید عمدتاً در این کشورها شکل نگرفته‌اند. بخش کشاورزی مثل گذشته نقش تعیین‌کننده و رهبری را ایفا می‌کند. بنابراین سرنوشت اقتصاد و عملاً موفقیت و یا عدم موفقیت در مجموعهٔ سمتگیری سوسیالیستی تا اندازهٔ بسیاری به وضعیت در بخش کشاورزی بستگی دارد.

ویژگی روند اجتماعی - اقتصادی، نیروهای د مکررات - انقلابی حاکم را در مقابل د و مسئله قرار می دهد: یکی آنکه سطح تولید کشاورزی را ارتقا بد هند و دوم اینکه اقشار پائین و کاملاً فقیر مردم یعنی عبارتی بخشی از آن را که یکی از پایگاههای پیگیر د مکرراسی انقلابی محسوب می شود، در امر رشد اقتصاد و اجتماعی سهیم سازند. حل این وظایف پیش از هر چیز نیازمند دگرگونی هائی در بخش کشاورزی می باشد، که در آنها رفرفرم های ضد سرمایه داری و ضد فئودالی و د مکرراتیک با یکدیگر پیوند می یابند، و همچنین دگرگونی هائی که اساساً برعلیه زمین داران بزرگ و دارندگان سودهای کلان و سرمایه داری تجاری و بزرگ عمل می کنند.

چنین دگرگونی هائی در موارد بسیاری با رفرفرم های کشاورزی در کشورهای شرقی که همچنان در راه رشد سرمایه داری باقی مانده اند، مشابهت دارند. در آنجا این رفرفرم ها از جانب محافل حاکم سرمایه داری به اجرا گذاشته می شوند، تا گرایش ارتجاعی در رشد سرمایه داری (در شرایط تدووم طولانی اشکال استثماری ماقبل سرمایه داری) سرکوب گردد و بدین طریق رشد سرمایه داری تسریع گردد. بطور معمول در مرحله فعلی اختلاف در میزان و عمق اقدامات د مکرراتیک (تعیین دقیق تر میزان محدودیت مالکیت بزرگ و قرار دادن زمین های رایگان در اختیار دهقانان و غیره) و محتوای ضد سرمایه داری (دستیابی به بخش دولتی در کشورهای ملی شده، محدودیت آزادی زمین داری و تجارت، سمنگیری بسوی تجمع دهقانان در شرکت های تعاونی) می باشد. مهمترین علامت مشخصه سمنگیری سوسیالیستی تلاش فعال دولت برای ایجاد بخش دولتی در شاخه های کلیدی اقتصاد (صنعت، زیربنای اقتصادی، تجارت خارجی و تجارت بزرگ داخلی) می باشد، یعنی بدست آوردن اهرم لازم برای آنکه بتوان در روند اقتصادی و اجتماعی در روستاها تاثیر گذاشت.

در مرحله تعمیق دگرگونی های کشاورزی موضعگیری در مقابل تولیدکنندگان محصولات روستائی (بورژوازی کوچک) از یک طرف و موضعگیری در مقابل اقشار کم درآمد و کاملاً فقیر در روستاها به معیار اصلی پیگیری سیاست د مکرراتیک - انقلابی مبدل می گردد. این مسئله بسیار حادی است که از فقر توده ها و عقب ماندگی و خفقان اقشار پائین سنتی در ساختارهای ماقبل سرمایه داری ناشی می شود. حل این مسئله بدین جهت پیچیده می باشد که بهبود محسوس وضعیت اقتصادی گروههای پائینی روستائی، یعنی آنچه که قادر به آزاد ساختن گروههای پائین روستائی از باقیمانده ساختارهای سنتی و تبدیل آنها به پایگاه نیروهای انقلابی می باشد، تنها از طریق اصلاحات ضد فئودالی قابل دسترس می باشد. برای آنکه دگرگونی ها در جهت تقسیم ثروت به نفع اقشار پائینی صورت گیرد، می بایست که آنها بطور عمیق در روابط اقتصادی و اجتماعی میان دهقانان رخنه کنند. بنابراین صحبت برسر تغییر اجتماعی اساسی است که مشی سیاسی

انقلابی د مکرانیکي پيښور و تدارک همه جانبۀ سياسي ، اقتصادي و ايدولوجيک را مي طلبيد .
 در اين ارتباط د مکرانسي انقلابي با دشواريهاي بزرگي مواجه مي شود . اولاً فاصله طبقاتي نسبت به گروههاي از دهقانان که منافعشان با سياست تقسيم ثروتهاي طبيعي به نفع اقدشار پائين دهقاني در تضاد قرار مي گيرد ، تشديد مي گردد . ثانياً امکان انتخاب يك راه رشد استراتژي عيني که ادامه مشي قاطع طبقاتي و رشد نيروهاي توليدي کشاورزي و ايجاد پشتوانه اي براي دستيابي به بخش صنعتي مدرن را عطف مي سازد ، با محدوديت بسيار ثروتهاي طبيعي نه تنها در ده بلکه در تمام جامعه تضعيف مي گردد .

چگونگي شيوه حل اين تضادها معمولاً بشدت مورد بحث قرار مي گيرد . تلاش براي يافتن تركيب اجتماعي ، اقتصادي مشخص ، از طريق دستيابي به ساختار کشاورزي که در آن همزمان با کاهش فاصله طبقاتي ميانه اقدشار دهقاني ، منافع و مکانيسم اقتصادي خصوصي و اجتماعي بايکديگر مرتبط هستند ، يکي از تفسيرهاي نمونه وار چنين سياستي مي باشد . اما بدون ترديد بدنيوسيله مسئله اجبار براي تصميم گيري منطبق بر موازين طبقاتي در مراحل بعدي روند رشد اجتماعي ، برطرف نمي گردد .

امروزه دگرگوني در ساختار روينائي ، نقش قاطمي را در خلعت پيشرفت کشورهای داري سمتگيري سوسياليستي از مسيري که آنها در آن قرار دارند ، ايفا مي کند . اين عنصر تعيين کننده حزب انقلابي — د مکرانتيک حاکم مي باشد . در کشورهای " نسل دوم " ما با احزاب پيشاهنگ ، يا تحت هر اسمي که هستند ، با احزاب زحمتکشان و احزاب سوسياليسم علمي سروکار داريم .
 احزاب پيشاهنگ بدین جهت تشکيل نمي گردند که کسی خواستار آن مي باشد و يا تئوري انقلابي آن را مي طلبيد ، بلکه روند رشد اجتماعي آنها را بوجود مي آورد . بدون چنين حزي — تجربه دهه گذشته آنها تائيد مي کند — کشورهایي که سوسياليسم را هدف خود قرار داده اند ، نمي توانند با موفقيت به پيش بر روند .

روند ايجاد احزاب پيشاهنگ بسيار طولاني و متنوع مي باشد . برخي از آنها در نتیجه مبارزه سياسي پيچيده در چهارچوب جبهه هاي ملي و ميهني ، که در آنها نيروهاي د مکران انقلابي شکل گرفته و تقويت مي شوند ، بوجود مي آيند . در موارد ديگر نزديکي تدريجي (بي اندازه پيچيده و پرتناقض) جناح چپ د مکرانسي انقلابي به کمونيست ها چشم مي خورد . و بالاخره راه ديگري نيز موجود است : اتحاد گروههاي مارکسيستي و محافل چپ رادیکال ، ضد امپرياليسم و ضد سرمايه داري .

اين روند با رشد سمتگيري سوسياليستي ، دگرگونيهاي عميق در ساختار اجتماعي و با آگاهي هاي توده ها پيوند مستقيم دارد . اما اين دگرگوني ها بسيار آهسته آغاز مي گردند ، تمام

مجموعه ساختارهای ارتجاعی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی با آنها مقابله می‌کنند. در درجه اول مناسبات نژادی پدید می‌آید، یعنی مجموعه سنتی حاکم، که با تاسیس حزبی مصمم و قدرتمند استیلای خود را در خطر می‌بینند، به این مجموعه تعلق دارند. مانع مهم برای ایجاد و تقویت حزب پیشاهنگ پیشداوری های قومی و مذهبی می‌باشد که حاملین آنها در این پیشداوری ها پیش از هر چیز وسیله ای برای دستیابی به اهداف خود خواهانه گروه خود را می‌بینند. بر اساس دلائل عینی نمی‌توان چشم پوشی کرد که در یک حزب پیشاهنگ نیز افراد معینی راه می‌یابند که مایلند با شعارهای دوفئین سوسیالیستی ساختار اجتماعی عقب مانده را حفظ کرده و یا به کمک سفسطه گری های مدرنیزه کردن ظاهر را دیکال، راه رشد سرمایه داری را تحمیل کنند.

تلاشهایی که در جهت اعلام شتاب زده حزب پیشاهنگ بعنوان حزب طبقه کارگر مارکسیسم - لنینیسم بعنوان ایدئولوژی آن صورت می‌گیرد، از خطر کمی برخوردار نیستند. مسئله تنها برسر آن نیست که چنین شتابزدگی با کیفیت واقعی حزب مطابقت ندارد. حزب به پشتیبانی قاطع توده ای نیاز دارد، و ایدئولوژی آن می‌بایست توده ها را برای حل مسائل حادی مانند چگونگی غلبه بر عقب ماندگی صد ها ساله، محورگرایی، رشد اقتصادی زنده و غیره مجهز سازد. در برخی از کشورهای آفریقایی مسئله تنها بر سر "ادامه حیات" اقتصادی و سیاسی می‌باشد. اما آیا توده ها در چنین شرایطی قادر به درک صحیح مارکسیسم - لنینیسم و محتوای پرولتاری و انترناسیونالیستی آن می‌باشند؟ شاید می‌بایست توضیح داده شود که بعنوان مثال طرح شتابزده و نسنجیده شعارهای ضد مذهبی تا چه اندازه خطرناک می‌باشد؟ و آیا بدین طریق پرولتاریای محلی که هنوز از طبقه ای در خود (بطور کلی تا آنجا که نقش سیاسی و اجتماعی محسوسی را ایفا می‌کند) به طبقه ای برای خود تبدیل نشده است، از نقطه نظر نقش واقعی آن در جامعه به انحراف کشانده نمی‌شود؟ این طبقه در کشورهای در حال رشد هنوز قادر به آن نیست که به نیروی رهبری کننده رشد اجتماعی تبدیل شود.

چنانچه تجارب امروزی احزاب پیشاهنگ در کشورهای دارای سمگتری سوسیالیستی نشان می‌دهند، دشوارترین مسئله دستیابی به آن است که کادرهای حزبی - رهبری و اعضا - ایده ها و اصول سوسیالیسم علمی را بطور اساسی فرا گرفته، تضادهای داخلی (میان قبایل، ملیت ها و مذاهب مختلف) را از میان برده و نقش عناصر آگاه طبقه کارگر را ارتقاء دهند و بدین طریق آرایش اجتماعی را بهبود بخشند، بایده ارتباط حزب با توده ها را تحکیم نمود و مکانیسم روابط آن با ارگانهای دولتی و سازمانهای اجتماعی را تکامل بخشید. احزاب پیشاهنگ تنها زمانی می‌توانند خود را به سطح احزاب مارکسیست - لنینیست ارتقا دهند که وظایف نامبرده را گام به گام و با هوشیاری انجام دهند. در این مورد دگرگونیهای اجتماعی - اقتصادی، سیاسی و فرهنگی

از اهمیت ویژه ای برخوردار هستند .

گرایش آگاهانه پیشاهنگان د مکراسی انقلابی به سمت سوسیالیسم علمی آشکارا از علائم مشخصه مرحله فعلی رشد در کشورهای آسیائی می باشد . جستجو بدنبال بهترین امکانات برای بازسازی مرفقی جامعه آنها را به این سمت می کشاند . آرمان های سوسیالیسم علمی امروزه نه فقط برای قشر نسبتا کوچکی از رهبری بلکه برای تمام اعضا احزاب پیشاهنگ ، یعنی تمام کسانیکه در مبارزه برای ساختمان جامعه فارغ از استثمار سهمیم بوده و یا طالب آن می باشند ، طموس و قابل نرك می باشند .

اهمیت علمی مارکسیسم — لنینسیم در تحقق اصول عدالت اجتماعی و اینکه ابزار و شیوه های محو هرچه سریعتر عقب ماندگی ، از میان برداشتن تضاد های آنتاگونیستی و رهائی از یوغ سرکوب یک طبقه توسط طبقه دیگر ، همواره از جانب هواداران گرایش به سمت مارکسیسم — لنینسیم تاکید می گردد .

در این ارتباط تاثیر مارکسیسم — لنینسیم براسناد برنامه ای احزاب پیشاهنگ حاکم قابل توجه می باشد . نیروهای دمکرات — انقلابی که به اصول اساسی مارکسیسم — لنینسیم اعتقاد دارند در این اسناد درصدد تشریح موضعگیری اصولی درقبال مسائل استراتژیک راه رشد می باشند . مارکسیسم — لنینسیم در کشور بعنوان ایدئولوژی رسمی شناخته می شود و اندیشه های مرفقی در سطوح دولتی تبلیغ و ترویج می گردند .

البته تاثیر فزاینده مارکسیسم — لنینسیم بمعنای از میان رفتن تضاد های ایدئولوژیک در میان دمکرات های انقلابی نمی باشد . در زمینه ایدئولوژیک گذاربه مواضع مرفقی با قطع ارتباط کامل از برداشتهای سنتی ، و پیش از همه ملی و مذهبی و با قطع ارتباط از رخوت روانی مرتبط می باشد . عدم آمادگی و یا عدم توانائی ذهنی میهن پرستان واقعی در پذیرش اصول تشوری مارکسیستی نقش ترمزکننده ای را ایفا می کند . اما رشد آگاهی سیاسی توده های زحمتکش و تجاری که آنها در مبارزه سیاسی و در راه رسیدن به سوسیالیسم بدست می آورند ، به این گذار یاری می رسانند .

۱- کارل مارکس — فریدریش انگلس ، مجموعه آثار ، جلد ۱۹ ، صفحه ۱۱۱

۲- همانجا صفحه ۳۸۵

۳- و. لنین ، مجموعه آثار ، جلد ۳۱ ، صفحه ۲۳۲

۴- همانجا ، جلد ۳۰ ، صفحه ۱۴۵/۱۴۴

۵- همانجا ، جلد ۳۱ ، صفحه ۲۳۲

۶- کارل مارکس — فریدریش انگلس ، مجموعه آثار ، جلد ۲۲ ، صفحه ۴۲۸

پس از ناکامی در انتخابات

آدالبرتو مینوچی
عضو رهبری ملی حزب کمونیست ایتالیا

در انتخابات پیش از موعد پارلمانی در ایتالیا که در ماه ژوئن امسال برگزار شد، کمونیستها نسبت به انتخابات سال ۱۹۸۳، ۳/۳ درصد از آراء خود را از دست دادند. بلافاصله پس از انتخابات، در حزب کمونیست ایتالیا مباحثه همه جانبه ای پیرامون دلایل ناکامی و امکان های جبران اشتباهات آغاز شد. هیئت تحریریه از آدالبرتو مینوچی خواهش کرده است، نتایج انتخابات را تفسیر کند و پیرامون استنتاج هایی که کمونیست های ایتالیائی در پی این مباحثه نموده اند، گزارش دهد و اندیشه های خود را در مورد مسائلی که حزب کمونیست ایتالیا در حال حاضر با آن روبروست تشریح کند.

* * *

حزب کمونیست در انتخابات ماه ژوئن با ناکامی سختی روبرو شد، ۷۸۲۰۰۰ نفر کمتر از انتخابات چهار سال پیش به نامزد های انتخاباتی آن رای دادند. این ضربه مخرب از آن جهت توجه را بخود مبدول می دارد که در پی شکست های انتخاباتی حزب کمونیست ایتالیا در انتخابات سالهای ۱۹۷۹ و ۱۹۸۳ بوقوع پیوست. این گرایش نامساعد برای ما، که از اواخر سال های ۷۰ با آن روبرو بوده ایم، برخلاف سیر جریان در مقطع زمانی میان سالهای ۱۹۷۶-۱۹۶۳ است، که کمونیست ها در ایتالیا عملاً بطور پیوسته تعداد بیشتری از آراء را بخود اختصاص می دادند. ما در انتخابات سال ۱۹۸۴، برای پارلمان اروپا نتیجه بسیار خوبی را بدست آوردیم: ۳۳/۳ درصد از رای دهندگان از حزب کمونیست ایتالیا پشتیبانی کردند، که بدین ترتیب در درجه نخست بیشترین آراء را به نسبت نیروهای چپ اروپای غربی از آن خود ساخت. همه پرسی

پیرامون " اشل متغیر دستمزدها " که در سال ۱۹۸۵ برگزار شد نشان داد که کمونیست ها از چه حمایت گسترده ای برخوردار هستند . اگرچه در واقع ما نتوانستیم ، مطالبات خود را به کرسی بنشانیم ، اما ۶۶ درصد ایتالیایی ها به آن رای مثبت دادند . صرفنظر از این دو نمونه مخصوص بخود ، باید اذعان داشت ، گرایش که مشخصه دادن رای به کمونیستها در انتخابات ، از سال ۱۹۷۹ به این سو است ، در تضاد آشکار با پیروزی های پیشین ما قرار دارد .

نشست کمیته مرکزی و کمیته مرکزی نظارت حزب کمونیست ایتالیا در ماه ژوئن امسال ، آغاز يك مباحثه گسترده در تمامی حزب از سازمانهای پایه ای تا ارگانهای رهبری بود . دهها هزار کمونیست در این مباحثه شرکت جستند . این مباحثه دارای اهمیت عظیم سیاسی و تئوریک بود . اما با این وجود نباید نتایج آن را قطعی دانست . این نتایج مبداء تحلیل اساسی و بنیادینی را تشکیل می دهد که در تدارک کنفرانس ملی حزب پیرامون مسائل برنامه ای که برای اوائل سال ۱۹۸۸ در نظر گرفته شده است ، باید انجام گیرد .

حزب نتایج انتخابات اخیر را نشانه پدیده بسیار مهمی می داند که تنها در کشور ما آشکار نشده است . شکست حزب کمونیست ایتالیا در تصویر کلی تنزل نفوذ نیروهای چپ در اروپای غربی جای می گیرد . ما بخاطر یافتن پوزشی برای شکست خود به این نتیجه گیری دست نیافته ایم . این امر نمی تواند خواست و هدف ما باشد . مسئله بر سر چیز دیگری است ، کمونیست ها ، هنگام مطالعه گرایش های سیاسی در ایتالیا با همان مسائلی روبرو می شوند ، که جنبش کارگری و احزاب چپ در همه جا در غرب سرمایه داری در برابر خود دارند .

در نیمه دوم سال های هفتاد ، محافظان محافظه کار راستگرا و میانه رو تعرض متقابل نیرومندی را آغاز کرده اند . آنان تشخیص دادند ، که از طریق دگرگونی ها در تناسب بین المللی قوا و فعال شدن مبارزه ضد امپریالیستی بی ستون های هژمونی شان بطور چشمگیری متزلزل شده است . استیلای اقتصادی آنان مورد تردید قرار گرفت . در کشورهای سرمایه داری رشد یافته ، بویژه در ایتالیا ، فرانسه و آلمان فدرال ، چپ ها پیشروی داشتند . چیزی که در نتایج انتخابات بازتاب یافت . طبقه کارگر به پیروزی های چشمگیر سندیکائی و سیاسی نایل شد . وضعیت تا اواسط و اواخر سالهای هفتاد چنین بود .

یورش گسترده محافظه کاران تا امروز ادامه دارد . این یورش گسترده های سیاسی — اقتصادی ، اجتماعی و فرهنگی را رهبر می گیرد و براید ثلویزی های نوین و یاحتی کهنه ، اما صیقل داده شده ، تکیه دارد . کافی است به تئوری " لیبرالیسم نوین " ، تز پیرامون " ارتقای فردی " و " امکانهای بی حد و مرز " ، و " ارزش های " تازه کشف شده فردگراشی و غیره اشاره شود . این یورش عملا در همه کشورهای غربی بی تاثیر نبود . مبتکران این یورش از لحاظ ایدئولوژی

از تناقضات و ضعف‌ها در کشورهای سوسیالیستی و "جهان سوم" سود جستند. محافظه کاران رهبرانی را از میان سیاستمداران از نوع ریگان و تاچر، شبراک، کهل، و ناکا سونه یافتند. در ژاپن بریتانیای کبیر، آلمان فدرال، اسپانیا، پرتغال، فرانسه و ایتالیا، چپ‌ها یک سلسله شکست‌هایی را متحمل شدند. در اروپای شمالی نیز وضع بهتر از این نیست.

جوامع پیشرفته صنعتی در نتیجه عواقب بحران در دهه گذشته و روند‌های جابجائی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی به معنی دقیق کلمه تکان می‌خورند.

برخی گروه‌های چپ امروزه در این امر تردید دارند که طبقه‌ای وجود دارد که می‌تواند منافع مشترک و دورنمای یک جامعه نوین را متجلی سازد. در واقع نیز دگرگونی‌هایی که انجام می‌پذیرند انگیزه‌ای برای تفکر جدی پیرامون رسالت طبقه کارگر بشمار می‌رود، در هر حال به مفهوم تصویری که تاکنون ما از آن داشته‌ایم. اشکال کاری که برای دهه‌های گذشته نمونه وار بود نیز در حال تغییر است. انقلاب علمی - فنی و تکنولوژی‌های نوین دگرگونی‌های تعیین‌کننده‌ای را در این زمینه سبب شده‌اند.

حزب کمونیست ایتالیا از زمان بنیان‌گذاری خود اثبات کرده است که قادر است خصلت دگرگونی‌ها در طبقه کارگر و اصولاً جامعه سرمایه داری را تجزیه و تحلیل کرده و درک نماید و سیاست خویش را بطور پیوسته متکامل تر کند و نوسازی نماید. من می‌خواهم این امر را با یک نمونه نشان دهم. پس از جنگ دوم جهانی، هنگامی که در ایتالیا تولید پیوسته با توسعه نقاله جای محل‌های فردی کار در کارخانه را بیش از پیش گرفت، حزب کمونیست ایتالیا توانست عکس العمل درستی نسبت به این جریان از خود نشان دهد. این امر موجب آن شد که موضع طبقه کارگر تقویت شود و اتحاد‌های آن گسترده تر گردد. برعکس در برخی دیگر از کشورها، این روند تضعیف سندیکاها و احزاب کمونیست را در پی داشت. کمونیست‌های ایتالیائی توانستند مواضع خویش را در میان رای دهندگان نیز به‌عبارت دیگر به معنی سیاسی صمیم حفظ کنند.

ما اکنون باید یک آزمون نوین جدی تری را از سر بگذرانیم. امروزه کمونیست‌ها و چپ‌ها در ایتالیا - و اصولاً در اروپای غربی - قادر نیستند، در برابر روند جابجائی جامعه پاسخ درستی بدهند. محافظه کاران هنوز دست بالا را دارند. آنها ضربات سختی را بر سندیکاها و زحمتکشان وارد ساخته‌اند و احزاب و جنبش‌های چپ را در موقعیت دشواری قرار داده‌اند. در این مباحثه قید شد که حزب ما در سال‌های گذشته، مرتکب خطاها و اشتباهاتی شده است. بدین ترتیب که ما نتوانسته‌ایم سیاست آلترناتیو د مکراتیک را با پیگیری کامل اعمال نمائیم. حزب قادر نشده است، فعالیت‌های کمونیست‌ها و مساعی سایر نیروهای چپ و د مکراتیک را که همراه حزب کمونیست ایتالیا بالقوه یک آلترناتیو در برابر سیستم کنونی تحت استیلائی

دمکرات مسیحی ها را تشکیل می دهند، در مسیر واحدی هدایت نماید، اغلب این تصور ایجاد شده است که مسئله تنها بر سر ایجاد جبهه ای سیاسی و یا اتحاد احزاب است. بدین خاطر بمحض اینکه يك یا چند حزب متحدین بالقوه حزب کمونیست ایتالیا - تشکیل چنین اتحادی را رد کنند و یا در همه موارد با حزب کمونیست ایتالیا موافقت نداشته باشند، سیاست آلترناتیو با اختلال روبرو می شود. بعلاوه پیوند سیاست آلترناتیو دمکراتیک با جنبش توده ای، و جلب پشتیبانی زحمتکشان، وابستگان به طبقه کارگر سنتی و امروزی از این سیاست نیز مقدور نشد.

پیرامون مسائل جوانان نیز بطور مشروحی بحث شد. حزب ما در انتخابات، تصداید بيشماری از رای رای دهندگان جوان را از دست داده بود. این امر نیز برای همه نیروهای چپ در غرب شاخص است. در اواخر سالهای ۶۰، اوایل سالهای هفتاد، ما در میان جوانان شاهد يك گرایش شدید به چپ بودیم. در آن موقع جوانان بسیاری کمونیست شدند و با آغاز به هواداری از آنان نمودند. سپس يك روند در جهت عکس آن آغاز شد. بخشی از جوانان خود را اصولاً از سیاست کنار کشید و دیگران از ایدئولوژی "ارتقای فردی" پیروی کردند.

پاسخ به این پرسش که جوانان امروزه در جامعه ما نماینده چه چیزی و در پی چیستند، کار ساده ای نیست. جوانان به دشواری ارزش ها و فرهنگ نسل های گذشته را از آن خود می سازند. تمام شواهد حاکی از آن است که این امر فقط در دنیای سرمایه داری چنین نیست. هنگام اقامت اخیر من در مسکو فیلم جالب "آیا جوان بودن سهل است؟" را دیدم. چنین بنظر آمد که در آن مسائل یکسان و یا شبیه، که جوانان در غرب دارند، مطرح می شد.

تفاوت بزرگی میان آن نسلی که ما "نسل ویتنام" می خوانیم (منظور میلیونها جوانانی هستند که در تمام دنیا با مبارزه خلق ویتنام همبستگی داشتند) و نسل کنونی وجود دارد. بخش بزرگی از جوانان امروزی اهداف روشنی، حتی اهداف ساده، ابتدائی که فرد برای تحقق آن از لحاظ سیاسی و اخلاقی می تواند فعالیت کند، در برابر دیدگان خود ندارند.

من فکر می کنم در اینجا يك گستره وسیع فعالیت برای ما وجود دارد. همه چیز بدان بستگی خواهد داشت که ما بتوانیم جوانان را دوباره با آرمانهای والای اعلام شده از سوی جنبش خود مانند صلح، همبستگی، آزادی و اخلاق آشنا کنیم. جنبه اخلاقی دارای اهمیت عظیم است، چرا که دلیل بی اعتمادی جوانان در ایتالیا، در ایالات متحده آمریکا و در دیگر کشورهای به سیاست به میزانی زیاد در آن نهفته است که آنان فساد و ارتشاعی را که طبقات و دولت های حاکم آلوده به آن هستند محکوم می دانند. مهم اینست که ارزش های والای مذکور در برابر دیدگان جوانان مجسم شود و با شرایط امروزی همخوانی یابند.

اکنون در ایتالیا، کلیسای کاتولیک و سازمانهای زیر چتر حمایت آنان کوشش دارند، راه

نوینی را به جوانان ارائه دهند. آنان می‌گویند که انسان باید دوباره به "حقایق مطلق" بازگردد. حقایقی که کم و بیش متافیزیکی هستند و نه مشخص - تاریخی. این سازمانها می‌توانند برخی از جوانان را بخود جلب کنند، اما قادر نیستند به تمام آن عده پسران و دخترانی که نگران وضعیت خویش هستند و نمی‌دانند دارای چه دورنمایی هستند و چه چیزی در انتظارشان است، بطور واقعی کمک رسانند.

ما کمونیست‌ها در گذشته به اعتقاداتی چسبیده بودیم که چنانکه بعدها روشن شد بر توهمات متکی بودند. بدین خاطر از من بعید است که ادعا کنیم، تنها حزب ما می‌تواند به پرسشهایی که نسل جوان را بخود مشغول داشته پاسخ درست عرضه دارد. اما در ده سال موج محافظه کاری به روشنی نمایان شد که: ایدئولوژی‌های ریگانیسم و نئولیبرالیسم و نسخه‌های پیشنهادی آنان، اگرچه در میان محافل معینی از جوانان هواخواه می‌یابد، محکوم به شکست است، موقتی و گذرا، غیرواقعی است، چراکه هیچ چیزی برای حل مسائل جوانان ندارند که عرضه کنند. بعلاوه، امروزه جوانان آغاز به درک آن نموده اند که در پرافسانه نئولیبرالی "ارتقای فردی" واقعیت بیکاری، اختلاف میان سطح آموزش و معالجات انقلاب علی - فنی و غیره پنهان است. بنظر ما، وظیفه کمونیست‌ها و همه نیروهای چپ آنست که یک سیاست آلترناتیو مشخص به جوانان ارائه دهند. در این مباحثه قید شد که انتخابات برای حزب کمونیست ایتالیا، اگر چه شکستی را متحمل شده است، از یک نظر موفقیت آمیز بود: ما در این انتخابات تعداد زنان بیشتری را که در تاریخ بیسابقه است وارد پارلمان کرده ایم. این امر در نتیجه یک کارزار شدید و هدفمند که تحت شعار "زنان را انتخاب کنید!" انجام گرفت، عطفی شد. مطمئناً با این امر گرایش کاهش تعداد آرا^۱ ما متوقف نشد، اما ما نتیجه کارزار را بمثابة یک موفقیت بزرگ سیاسی، نتیجه مبارزه طولانی حزب ما در راه آزادی برای همه اعضای جامعه و بمثابة پیشرفت اجتماعی و شهروندی ارزیابی می‌کنیم.

امری که به استنتاج‌های مباحثه مربوط می‌شود، چند جنبه متفاوت قابل توجه است: حزب کمونیست بر مشی آلترناتیو د مکراتیک خود تاکید کرد، اما در عین حال آنرا بطور اساسی تدقیق نمود. اولاً، این طرح آلترناتیو نباید فقط بر مناسبات میان احزاب مختلف پایمیز^۲ شود، بلکه باید خصلت برنامه‌ای داشته باشد و بر جنبش‌هایی مبتنی باشد که توده‌ها را پیوند می‌دهند.

دوم آنکه، ما باید به سوسیالیست‌ها و دیگر نیروهای چپ، چنان پیشنهادها و ابتکارها را ارائه دهیم که راهبردهای جنبش‌های سیاسی و اجتماعی آماده همکاری گشوده باشد. کمونیست‌ها در این بین مجاز به چسبیدن به فرمولها نیستند. سوسیالیست‌ها اکنون بما می‌گویند:

" شما نمی‌توانید با هیچ‌کس دیگری غیر از ما دیالوگی را آغاز کنید - نه با دمکرات مسیحی‌ها و نه با کاتولیک‌ها ". اما ما اعتقاد داریم که می‌توانیم در صورت شرکت دادن همه نیروهای علاقمند به نوسازی جامعه ایتالیا در این دیالوگ به این آلترناتیو شکل دهیم .

در رابطه با دورنما ، مسئله توان ما در بسط تماس با احزاب و جنبش‌های چپ دارای اهمیت عظیمی خواهد بود . این نیروها اکنون در ایتالیا تکه تکه هستند . در انتخابات در بسیاری نقاط چندین لیست انتخاباتی وجود داشت . برخی از آنان آراء بسیار کمی بدست آوردند (این امر شامل " سبزها " نمی‌شود ، برعکس آنها برای اولین بار در پارلمان نماینده دارند) . بدیهی است که بدین طریق توان نیروهای چپ شقه می‌شود . این امر که حزب سوسیالیست ایتالیا از زمان معینی عملاً از این پیورش محافظه کار - میانه رو پشتیبانی می‌کند نیز تاثیر منفی برجای می‌گذارد . ما در مقابل این گرایش می‌ایستیم و می‌کوشیم ، شرایطی را ایجاد نمائیم که همخوانی مواضع چپ‌ها را موجب شود . در این میان ، این امر بستگی بسیاری به چگونگی شکل‌گیری جبهه مناسبات میان تمام احزاب کارگری اروپای غربی - میان کمونیست‌ها ، سوسیالیست‌ها ، سوسیال - دمکراتها و نیز امری که اهمیت اندکی ندارد ، کاتولیک‌های چپ ، که در ایتالیا و برخی دیگر کشورهای دارای وزنه سنگینی هستند ، خواهد داشت .

نتایج انتخابات چه تاثیری بر تغییرات در ترکیب ارگانهای رهبری حزب و سیاست‌گذاری‌های آن داشته است ؟

نمی‌توان انکار کرد که شکست انتخاباتی ، حزب کمونیست ایتالیا را در رویاروی مسئله نوسازی قرار داده است . ما نمی‌توانستیم چنان رفتار کنیم که انگار اتفاقی نیفتاده است . اما پیش از هر چیز ، اخیراً نسل نوینی از کادرها شکل گرفته اند ، که بسیار پر شمارند و دارای حد بالای کاردانی هستند . باید درباره چگونگی شرکت دادن آنان در رهبری حزب فکر کرد . سالها بسیاری ، بویژه در کنگره اخیر ، چنین کادرهایی (که اغلب آنان بندرت بیش از ۳۰ سال داشتند ، و عده ای نیز حتی جوانتر بودند) در ارگانهای مرکزی حزب وارد می‌شدند . تا این حد حزب به میزان زیادی جوانتر شده است (متأسفانه این امر را نمیتوان برای ترکیب کلی حزب تعمیم داد) . در شصت کمیته مرکزی و کمیته مرکزی نظارت در ژوئن امسال ، مسئله برسر آن بود که در سطح عالی ترین ارگانهای حزب کمونیست ایتالیا نیز نوگرانی انجام گیرد . اکنون در دبیرخانه ، که دارای ۷ عضو است ، تنها یک نماینده نسل پیرتر - دبیرکل - باقی مانده است ، و در رفیق از گروه سنی متوسط ، و ۴ رفیق حتی ۴۰ سال نیز ندارند . اما با این وجود من می‌خواهم تأکید کنم که ما این تغییرات را نتیجه طبیعی مشی‌دانی نوسازی حزب و نهاد های رهبری آن می‌شماریم . در خاتمه می‌خواهم بر اهمیت عامل بین المللی برای فعالیت موفقیت آمیز کمونیست‌ها ،

تاکید کنیم. ما با علاقه مساعی اصلاح جویانه ای را که در اتحاد شوروی به ابتکار میخائیل گورباچف انجام می‌گیرند دنبال می‌کنیم و امیدوار هستیم که قرین موفقیت خواهد شد. در عین حال ما تلاش داریم، استقلال خود را ژرفتر سازیم، و آن را با شرایط جامعه امروزی ایتالیا همخوان نمائیم. حزب کمونیست ایتالیا امیدوار است که بسط مناسبات بین‌المللی به ما امکان خواهد داد که در صلح زندگی کنیم، مسائل مشترک را آزادانه با سایر نیروهای دمکراتیک بررسی نمائیم و همه با هم فعالانه در پیکار برای آینده ای بهتر برای بشریت شرکت کنیم.

-
- ۱- در سال ۱۹۷۶، حزب کمونیست ایتالیا ۳۴/۴ درصد آرا را به خود اختصاص داد (که بیشترین تعداد آرا بدست آمده در تاریخ آن بود)، در سال ۱۹۷۹، ۳۰/۴ درصد، در سال ۱۹۸۳، ۲۹/۹ درصد و در سال ۱۹۸۷، ۲۶/۶ درصد. هیئت تحریریه
 - ۲- بر طبق داده های "اونیتا"، ۱۷ درصد رای دهندگان زیر ۲۵ سال به حزب کمونیست ایتالیا رای دادند.

د بالكتيك همكاري بين المللي

پيټر کونيمان
صد ركميته مركزي حزب كونيست سري لا نكا

ما شاهد تنوع جنبش كونيستي هستيم . طيف مسائلي كه از جانب احزاب برادر در كشورهاي خود و در سطح بين المللي بايد حل شوند ، گسترده تر مي شود . در نتيجه دگرگونيهاي كه از زمان انقلاب اكتوبر در روسيه در هستي اجتماعي بشريت انجام گرفته ، وظيفه دشوار يافتن داعي اشكال نوين همكاري بين المللي كونيست ها و بسط دادن آنها در پيش روي ما قرار گرفته است . ايمن اشكال بايد ، اشكال موثري باشند كه روح زمان و ضروريات مبارزه را بر آورده سازند ، مشوق جنبش ما ، نيروهاي انقلابي و آزاد بېخش در مجموع بوده و به تقويت نفوذ آنها ياري رسانند .

ما طبيعاً براي حل اين وظيفه سترگ و پرمسئوليت ديگر مجاز نيستيم امروزه از قالبهاي فكري ممتاد و تصورات ساده نگرانه بي روي كنيم . به مسائل گرهی جنبش بايد با شيوه نويني برخورد كرد . اين امر مستلزم آنست كه به گذشته آن بطور عيني و موزون نگرينيمته شود و واقعيت هاي امروزين جهاني - عمومي ، منطقه اي و ويژه - ملي در مبارزه كونيست ها در نظر گرفته شود .

از هنگامي كه جنبش انقلابي كارگري اولين گامهاي خود را برمي داشت ، بنيان گذاران و نظريه پردازان آن همواره براهيت حياتي انترناسيوناليسم تاكيد داشته اند : پرولتاريا بدون آن نميتواند به رسالت تاريخي خود جامه عمل پوشاند ، سوسياليسم را در مقياست جهاني بجاي سرمايه داري بنشانند . در عين حال ، انترناسيوناليسم ، پيش شرط حتمي شكل گيري ايدئولوژيك - سازمانسي پرولتاريا نيز بود .

با پيروزي انقلاب اكتوبر و استقرار حاكميت زحمتكشان در يك ششم كره زمين ، اندیشه هاي همبستگي مفهوم نويني يافت . طبقه كارگر پيروزمند ، راه هموار شده از سوي خود بسوي آينده اي سوسياليسمي را سهي در مبارزه جهاني براي رهائي بشريت از بند هاي بهره كشي مي دانست . در عين حال ، خود از همبستگي ژرف برادران طبقاتي خويش بهره مند شد ، كه فعاليت هاي دفاع

از روسیه شوروی در تمام قاره ها حاکی از آن بود .

زندگی همان هنگام مسئلهٔ چگونگی شکل گیری هرچه بیشتر همکاری بین‌المللی کمونیست‌ها را مطرح ساخت . در کشورهای متعددی سازمانهای انقلابی مارکسیستی ایجاد شدند ، اما این سازمانها در سطح سازماندهی خود و بلوغ سیاسی تفاوت اساسی با یکدیگر داشتند . بجز حزب بلشویکیها ، هیچکدام از احزاب برادر قادر نبود ، توده‌ها را رهبری کند و قدرت را تسخیر نماید . جنبش انقلابی می‌بایست اشکال موثر همکاری بین‌المللی مبارزان راه پیشرفت اجتماعی را بسط دهد . بنیانگذاری بین‌الملل کمونیستی در سال ۱۹۱۹ ، آغاز همکاری بین‌المللی طراز نوین بود ، نو در رابطه با مضمون و نیز شکل . احزابی که به کمینترن تعلق داشتند ، حتی اپورتونیسم در جنبش کارگری را قاطعانه رد می‌کردند و از موضعی واقعا انقلابی پیروی می‌نمودند . این احزاب خود را گردانهای ملی یک سازمان مرکزی بین‌المللی می‌دانستند ، که یک انضباط مشترک در آن حاکم بود ، و بر این نظر بودند ، که از راه این همکاری تعرض علیه سرمایه ، مبارزات طبقاتی و رهایی بخش با موفقیت بیشتری می‌تواند انجام گیرد .

اگرچه پس از مرگ لنین در فعالیت کمینترن هزارچندگاهی سکتاریسم و عناصری از ذهنی‌گر چشم می‌خورد ، اما خدمات بزرگ آن به جنبش بین‌المللی کمونیستی ، در راه بسط و ژرفش رونق انقلابی بلاترید است . کمینترن در واقع نیز سازمانی جهانی بود ، که با وساطت آن احزاب برادر همکاری تنگاتنگی داشتند . کمینترن با گردآوردن نیروهای انقلابی تحت پرچم مارکسیسم-لنینیسم سبب آن شد ، که احزاب کمونیست پدیدار گشتند و تقویت شدند ، میان کمونیست‌ها و توده‌های خلق پیوند های ژرف و پایداری بسته شد ، مبارزات طبقاتی و رهایی بخش زبانه کشید و مبارزه علیه خطر فاشیسم و جنگ بسط یافت . می‌توان بدون اغراق گفت که ، فعالیت بین‌الملل کمونیستی به عنوان عامل نیرومندی در شتابان ساختن پیشرفت اجتماعی نمایان شده است .

اما زمانی فرا رسید ، که احزاب برادر به مثابه واحد های ملی کمینترن تشخیص دادند ، که شکل ، هدایت جنبش از یک مرکز واحد ، حل انعطاف پذیر و عملی مسائل مشخص وابسته به بسیج توده‌ها در کشورهای جداگانه و تقویت احزاب کمونیستی موجود در این کشورها را دشوار می‌ساخت . بویژه تجربه های مبارزه علیه تجاوز فاشیسم هیتلری و ملیتاریسم ژاپن ، زمانی که برای پیروزی بر متجاوزان ، ائتلاف درحد ممکن گسترده متفاوت ترین نیروها ایجادگشت ، این امر را بگونه ای آشکار نمایان ساخت . تصمیم متخذ کمینترن در ماه ژوئن ۱۹۴۳ مبنی بر انحلال خود دارای علل عینی بود .

وضعیت نوین بین‌المللی پس از پیروزی بر فاشیسم امکانهای مساعدی را برای گذار خلق های بسیاری از کشورها به سوسیالیسم و تکامل آن به یک سیستم جهانی مهیا ساخت . با توجه

این پیشرفته‌ها، باز از نو وظیفه تدوین اصول نوین پیوند احزاب کمونیست و کارگری و یافتن اشکال همکاری احزاب برادر تحت شرایط نوین تاریخی در دستور روز قرار گرفت.

پس پراتیک نشان داده است، که اشکال همکاری احزاب، تابع تحول هستند و تحت شرایط می‌توانند تغییر یابند و این امر تکرار می‌شود. ماهیت این همکاری را اما انترناسیونالیسم پرولتری تشکیل می‌دهد. در عین حال در هر مقطع زمانی محتوی آن غنی‌تر شده و طرح انترناسیونالیسم همه جانبه‌تر و ژرف‌تر می‌گردد.

اکنون به تجربه‌های دوران پس از جنگ می‌پردازیم. در تمامی این مقطع زمانی، در جنبش بین‌المللی کمونیستی و گرایش نمایان شد. نخستین آنها، بین‌المللی شدن فزاینده جنبش است، در حالی که دومی حاکی از آنست که وظایف مشخص و ویژه هر کدام از احزاب همواره متمایزتر و مهیتر می‌شوند. چنین بنظر می‌رسد که هر دو گرایش برخلاف هم سیر می‌کنند، اما هر دو در پیوند ارگانیک با یکدیگر قرار دارند.

یکی از مهم‌ترین تلاشها برای ازسرگیری همکاری سازمان یافته، بنیانگذاری بوروی اطلاعاتی احزاب کمونیست و کارگری در سال ۱۹۴۷ در ورشو بود. پیدایش این مرکز همزمان با اعتلای جنبش انقلابی و رهائی بخش در نتیجه پیروزی سترگ بر فاشیسم و ملیتاریسم ژاپن بود. این امر پیش از هر چیز در استقرار حکومت‌های خلقی در پاره‌ای کشورهای اروپایی و آسیایی، آغاز فریاد شی سیستم استعماری و تقویت مواضع نیروهای مترقی و دموکراتیک در یک سری از کشورهای اروپای غربی نمایان می‌شد. فعالیت‌های دفتر اطلاعاتی در واقع کمک کرد تا اطلاعات پیرامون مسائل جدید، از جمله پیرامون خصلت دمکراسی خلقی بخش شود، اما در همان حال سیستم و فعالیت این مرکز به کمبودهای بیشماری دچار بود.

با این آغاز کنیم، که تنها احزاب اروپایی، یعنی احزاب کمونیست حاکم بخش خاوری قاره و همچنین احزاب کمونیست فرانسه و ایتالیا، که پس از جنگ جزء دولت‌های ائتلافی بودند در آن شرکت داشتند. ثانیاً، روشن شد که دفتر اطلاعاتی، چنانکه رویدادهای مربوط به جگونگی موضع آن نسبت به موضع یوگسلاوی نشان داد، در نتیجه کیش شخصیت استالین عاری از خودکامگسی نبود. اما بزرگترین کاستی در آن نهفته بود، که در درجه نخست، در راستای برپا ساختن دویار یک مرکز رهبری فعالیت می‌شد، برغم آنکه تاریخ همانموقع نشان داده بود که چنین مرکزی دیگر ضرورتی نداشت. بدین خاطر قابل درک است که دفتر اطلاعاتی مدت مدیدی دوام نیافت.

جستجوی اشکال موثر برای همکاری بین‌المللی کمونیست‌ها بعلمت رشد سریع جنبش نیز در شوارتر شد. هرچه احزاب کمونیست بیشتری ایجاد می‌شدند، همانقدر ناموزونی رشد نمایان‌تر می‌شد و تفاوتها در تجربه‌های سیاسی به منصف ظهور می‌رسید. احزاب کوچک و جوان بیشتر به

آن تمایل داشتند که (بنحوی) یک نهاد رهبری تشکیل دهند که بتواند به آنان کمک رساند، مشی مشترکی را تدوین نمایند و تئوری و شیوه های کار پراتیک را بیاموزند. در برابر آن شماری از احزاب بزرگ و دارای سنت غنی برای عقیده بودند، که از این راه استقلال آنان محدود خواهد شد و خطر هژمونیسیم بروز خواهد کرد.

پس از کنگره بیستم حزب کمونیست اتحاد شوروی، که اشتباهات مرتکب شده در دوران کپش شخصیت استالین را تصحیح کرده بود، همکاری احزاب برادر سطح نوینی پیدا کرد و شکل جدید بخود گرفت. مشاوره های بین المللی احزاب کمونیست و کارگری در سالهای ۱۹۵۷ و ۱۹۶۰ شامل این مدعاست. حزب کمونیست سریلانکا به تعداد بیشماری از احزابی تعلق دارد که در حین جنگ دوم جهانی، حتی پس از انحلال کمیترن، بنیانگذاری شدند. برای این حزب یک افتخار بزرگی بود که در این اجلاس شرکت کند و تجربه های رد و بدل شده در آن برای ما منبع غنی بزرگی بود. ما همواره این اعتقاد خود را ابراز داشته ایم، که انجام مرتب دیدارهای متناسب با زمان ما، همکاری احزاب برادر را به بهترین نحوی امکانپذیر ساخته و ارزشمند است.

اولین مشاوره، که دوازده سال پس از پایان جنگ دوم جهانی در مسکو برگزار شد، بویژه قابل تامل است. این یک گردهم آیی خوش اقبالی است، که توامان با هفتادمین سالگرد اکتبر سرخ سی میهن سالگرد این اولین دیدار بین المللی کمونیست ها را بزرگ می داریم.

نمایندگان ۶۴ حزب برادر، که در آن هنگام گردهم آمده بودند، برای نخستین بار در تاریخ جنبش ما استنتاجی کردند، که اهمیت بنیادی آن از آن موقع تاکنون همواره آشکارتر میشود. شرکت کنندگان در این گردهم آیی تاریخی ۱۹۵۷، اعلام کردند که جنگ اجتناب ناپذیر نیست، می توان از جنگ جلوگیری کرد، از صلح پاسداری نمود و آنرا تحکیم کرد. این نتیجه گیری فرمول بندی شده از سوی آنان بدان علت اهمیت می یابد، که در زمانی انجام گرفت که در نتیجه وجود جنگ افزارهای هسته ای خصلت و پیامد های یک جنگ جهانی احتمالی از اساس دگرگون می شدند. این نتیجه گیری در دوران پس از آن سبب شد که در جنبش کمونیستی و کارگری بطور فزاینده ای واقعیت عینی ارتباط دیاکتیکی میان منافع طبقاتی پرولتاریا و منافع عمومی - جهانی بشریت تشخیص داده شد. این امر بدان انجامید که کمونیستها امروزه در مبارزه برای هر دو مسئله در صف مقدم قرار دارند.

دیدار بین المللی کمونیستها، بعلاوه مشاوره احزاب کمونیست و کارگری در سال ۱۹۶۹، هدف ایجاد یک مرکز رهبری جدید را دنبال نمی کردند. اسنادی که در این دیدارها بتصویب رسیدند، نشان می دهند که این دیدارها سمت و سوی فعالیت جنبش جهانی کمونیستی را نشان دادند و در واقع با حرکت از تجربه های مشترک و جمعی. در اسناد مشاوره ها مضمون اصلی

دوران ما تشریح شد، شرایط تاریخی جنبش انقلابی مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفت. این احزاب استراتژی مبارزه در راه صلح را که جزء تعیین کننده مبارزه در راه پیشرفت اجتماعی می دانند تدوین کردند و بر اهمیت همکاری سه جریان اصلی روند انقلابی جهان، ارتباط درونی میان مبارزه برای دموکراسی و اهداف سوسیالیستی ما تأکید کردند. به اهمیت تقویت یکپارچگی جنبش کارگری و اعتدالی اعتبار آن اشاره شد و بر اهمیت رفع انشعاب تاریخی در جنبش کارگری تأکید شد. این همه دارای اهمیت بزرگی بود، اگرچه در دهه های اخیر انفصال معین تئوری از پراتیک مشاهده می شد و رفتار قالبی گسترش می یافت. ما کمونیست ها در همه موارد پدیده ها و گرایش های نوین تکامل اجتماعی را بموقع ارزیابی نکرده ایم.

هنگامیکه ما به رویدادهای اواخر سالهای پنجاه و اوایل سالهای ۶۰ باز می گردیم، باید با انتقاد از خود اذعان کنیم که شماری از ارزیابی ها و استنتاجهای آن موقع ما تا حد معینی مشحون از ایده آلیزه کردن و ساده نگری بود. وحدت کمونیستها به امری ایستا، بطور خودکار موجود متجلی می شد و یا نزدیک به خود هدف شدن بود، که در آن تضادها، تنش ها و هیجانا جایی ندارند. در مشاوره سال ۱۹۶۹، ۷۵ حزب شرکت جستند، اما همواره آشکارتر شد، که در کنار نظرات همخوان با هم، برداشت های مغایر با هم پیرامون مسائل متفاوت جنبش وجود داشتند و اینکه هنوز می بایست چگونگی هماهنگ ساختن منافع ملی و بین المللی را آموخت. برخی از احزاب، از جمله احزاب حاکم، از دیدارهای بین المللی کمونیستها دوری جستند. حتی برخی از هیئت نمایندگی هایی که احزاب خود را در این گونه گرد همائی ها نمایندگی می کردند، تنها بخشی از اسناد پایانی را تأیید نمودند و یا ایرادهائی به محتوی آنها گرفتند.

در این مرحله، فعالیت آن عده ای که در آن هنگام مسئولیت مشی چین را بعهده داشتند لطافات فراوانی به جستجوی اشکال نوین همکاری برادرانه وارد ساخت. آنها، نه تنها بسیاری از مواضع اصولی جنبش جهانی کمونیستی را که در دیدار جهانی برسر آنها توافق شده بود رد کردند، بلکه از خط مشی پیشین انترناسیونالیستی حزب کمونیست چین نیز منحرف شدند. کوشش بعمل آمده تا مشی معینی به دیگر احزاب تحمیل شود، که در اینکار از مداخله در امور داخلی احزاب برادر نیز پرهیز نشد. حزب کمونیست سرلانکا، جزء اولین احزاب منطقه آسیای جنوب شرقی است. که چنین تعرضی به قصد انقراض جنبش، علیه آن صورت گرفت. خوشبختانه حزب باندازه کافی ثبات داشت و از لحاظ سیاسی بالغ بود، تا از این آزمون سربلند بیرون آید. زمانی که در ماه دسامبر ۱۹۸۶ یک هیئت از کمیته مرکزی حزب ما از چین دیدن کرد تا با طرف چینی پیرامون عادی سازی و از سر گرفتن مناسبات دو جانبه حزبی گفتگوهای انجام دهد، بسا خشنودی از کمیته مرکزی حزب کمونیست چین اطلاع حاصل کردیم که رفتار آن موقع در مورد حزب

ما اکنون بمثابة يك اشتباه ارزیابی می شود .

در مقطع زمانی یاد شده ، وحدت کمونیستها و همبستگی آنها ، با آزمونهای دیگری نیز روبرو بود ، که از نفوذ نظریات ملی گرایانه و رویزپونیستی ناشی می شد . به ویژگی های خاص ، ملی مناطق معین جغرافیائی و قاره ها اغلب پریه‌ها داده و مطلق می شد ، درحالیکه قانونمندی های فراگیر و فعال در سراسر جهان ، مسائل گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم در مرحله کنونی و کاربرد تئوری مارکسیستی - لنینیستی در یراتیک مشخص مبارزه انقلابی و رهائی بخش بی اهمیت جلوه داده می شد . نتیجه آن شد که اشکال گوناگون ، " کمونیسم منطقه ای " بسط یافتند . بحث هایی پیرامون سرنوشت دکترین " کمونیسم اروپائی " انجام گرفت .

این مرحله بفرنج در همکاری احزاب برادر ، که اثرات آن هنوز هم کاملا از زمین نرفته اند ، بنویه خود اثبات کرد که : گرایش بسوی اتحاد ، همکاری بین المللی ، ژرفش همبستگی پرولتری در واقع امر در جنبش کارگری مسلط است ، اما بخودی خود راهنمی گشاید و راه تکامل آن هموار نیست . از سوی دیگر تجربه های اندوخته شده در سالهای گذشته نشان داده اند ، که جنبش ما قادر است ، با انواع متفاوت خطرها مقابله کند ، پیگیرانه آنها را از میان بردارد و چیزی که مسئله اصلی است ، امکانهای نوین و موثری را برای همکاری بین المللی بیابد که بر برابری حقوق و همبستگی طبقاتی کمونیستها مبتنی باشند . این همکاری مستلزم استقلال احزاب برادر است و هیچ قربتی با سلسله مراتب ، يك شکلی و وحدت اراده نمایشی ندارد . نیاز به همکاری بطور ارگانیک از این امر ناشی می شود که هیچکدام از احزاب برادر انحصار حقیقت را در اختیار ندارند . ما می خواهیم کوتاه به برخی از اشکال همکاری بپردازیم ، که در سالهای گذشته معمول شده اند . همکاری دو جانبه احزاب برادر امروزه بسط بیشتری می یابد . شرکت هیئت های نمایندگی مدعو در کنگره ها و مراسم متفاوت بین المللی بفضایت سالگرد رویداد های مهم برای تبادل نظر پیرامون مسائل بنیادی تکامل بین المللی مورد استفاده قرار می گیرد . کنفرانس ها و سمینارهای علمی بین المللی نیز امکان های خوبی را برای اینکار عرضه می دارند . در این رابطه دیدارهایی که از سوی هیئت تحریریه مجله " مسائل صلح و سوسیالیسم " سازمان می یابند نیز نقش مهمی ایفا می کنند . اندیشه بنیانگذاری این مجله - نباید فراموش کرد - در اولین مشاوره بین المللی احزاب کمونیست در سال ۱۹۵۷ ایجاد شد .

قابل توجه است که همکاری و اشتراك عمل احزاب برادر بر چارچوب منطقه ای بسط بسیاری یافته است . در ۱۵ سال گذشته بیش از ۱۳۰ دیدار و مشاوره از این نوع میان کمونیست های اروپا ، کشورهای عربی ، حوزه مدیترانه ، آفریقا ، آمریکای لاتین و - چندی پیش - احزاب کمونیست و دمکرات - انقلابی آسیا و منطقه اقیانوس آرام برگزار شده اند . در عین حال کمونیستها

بطور فزاینده ای در گرد هم آئی های نیروهای گسترده اجتماعی شرکت می کنند .
 بحقیقه ما عادلانه نیست که گرد هم آئی های منطقه ای احزاب کمونیست را ، که اکنون به
 کرات برگزار می شود تا زمانی که مشاوره بین المللی نوین مقدر نشده است ، تا اندازه ای بمثابة
 " دومین " راه حل بهتر در نظر گرفت .

این شکل از همکاری از ملزومات واقعی ناشی شده و منطق تکامل ویژه خود را دارد . این
 امر بر عامل منطقه ای مبتنی نیست ، بلکه مجموعه کامل مسائل یکسان اقتصادی ، اجتماعی و سیاسی
 هر کدام از مناطق و یا ضرورت مقابله با وضعیت حساس و حاد ، ناشی شده از علل محلی و یا
 مداخله امپریالیستی از خارج شالوده آترا تشکیل می دهد . تمام این موارد ضرورت مشخص
 ساختن عملکرد مشخص و فکر شده ، در درجه نخست برای مقابله با دسیسه های امپریالیسم و
 همکاران داخلی شان در هر کدام از مناطق جغرافیائی را نمایان می سازد .

بعلاوه لازم به توجه است که ، احزاب برادری که در مناطق مختلف فعالیت می کنند با
 پدیده ها و روندهای نوینی مواجه می گردند که نه تنها سرشت ویژه دارند ، بلکه تشابهاتی نیز
 می نمایند . بدیگر سخن پاره ای از آنها را می توان در بخش های دیگر جهان نیز مشاهده
 کرد . اگر کمونیست ها این مسائل را مشترکا برای یافتن راه حلی بررسی کنند ، به احزاب کمک
 خواهد کرد تا مبارزه خویش را بطور موثرتری به پیش ببرند . دیدارهای منطقه ای تجربه هائی را
 منتقل می کند ، که برای کل جنبش کمونیستی ارزشمند و مفید است .

کاملا قابل درک است که انجام موفقیت آمیز چندین مشاوره بین المللی که همکاری احزاب
 برادر با آن سطح نوینی یافته ، بفوریت ضرور می سازد که چنین همکاری در سطحی بالاتر و جهانی
 تحقق یابد . تعداد چشمگیری از احزاب برادر ، از جمله حزب ما ، تا حال خواهان تشکیل یک
 دیدار جدید بین المللی شده اند .

ما امروز در برابر مسائل نوینی قرار داریم . ضروری است که مسائل بنیادی مبارزه انقلابی
 و رهائی بخش معاصر ، از آنجائیکه برای نوع بشر مسئله بر سر حفظ تمدن است ، مورد بررسی جمعی
 قرار گیرد . این امر بنظر ما مهمترین وظیفه کمونیستها و چنانکه در سیزدهمین کنگره حزب ما
 گفته شد : یک وظیفه مقدم است . در عین حال کمونیستها ، که از مواضع طبقاتی پیروی می کنند ،
 می دانند که رسالت رهائی بخششان در کشور خود و در منطقه مربوطه قرین موفقیت نخواهد شد ،
 اگر از آزادی و ترقی در همه جا دفاع نشود و بدست نیاید . بهمین صورت ، اگر کوشش شود
 سوسیالیسم واقعا موجود با تمام دستاوردها و دشواریهایش نادیده و از آن فاصله گرفته شود ،
 می تواند مبارزه برای آینده ای سوسیالیستی با شکست روبرو گردد .

در درون جنبش کمونیستی علایم دلگرم کننده تحول برداشت ها و نظریات بچشم می خورد

چنانکه برای نمونه احزاب معینی که بموقع خود درستی استنتاج های مشاوره ۱۹۵۲ را پیرامون آنکه جنگها قدرأ پرهیزناپذیر نیستند، رومی کردند، نظرات خویش را تصحیح کردند. تلاش های پیگیری که حزب کمونیست اتحاد شوروی از بیست و هفتمین کنگره خود بخرج می دهد تا به سیاست دگرگونی ها جامعه عمل پوشاند و د مکرسی سوسیالیستی را بطور همه جانبه بسط دهد نیز به آن کسانی که در امکان همکاری موثر آتی بین المللی احزاب کمونیستی تردید داشتند، کمک می کند تا ایراد های خود را رفع کنند.

گرایش های مثبتی که امروزه در همکاری چند جانبه کمونیستها نمایان می گردد، سبب نایده گرفتن يك سری مسائلی نیست، که حل آنها، پیش از آنکه يك دیدار جدید بین المللی تحقق پذیرد، مستلزم زمان و صبر است.

یکی از این علل بدان بستگی دارد، که برخی از احزاب هنوز پاسخ مثبت خود به همکاری بین المللی را با پیش شرطهایی پیوند می دهند. حزب ما در گفتگوهای خود با نمایندگان حزب کمونیست چین به این موضوع پرداخت.

بدون اعلام هیچگونه ایراد اصولی به دیدار جهانی کمونیست ها، از جمله گفته می شود، که باید بطور بنیادی با دیدارهای پیشین فرق داشته باشد و دستور روز آن باید بیشتر خصلت سیاسی، تا ایدئولوژیک داشته باشد. از این سخن گفته میشود که باید در مسائل مشخص متمرکز شد و از هر تلاشی در راه تدوین اسناد برنامه ای که می تواند بعنوان خط مشی عمومی جنبش برای همه احزاب لازم الاجرا نگریسته شود، پرهیز کرد. بر طبق این برداشت، باید در گرد هم آیی از این نوع تبادل تجربه و نظر صورت گیرد، بدون آنکه جمع بندی شود و استنتاج های توافق شده فرمولبندی گردد، در عین آنکه هر کدام از احزاب آزادند، از مباحثه برای خود آن چیزی را اتخاذ کنند، که بنظرشان با ملزومات ملی همخوانی دارند.

در جنبش ما يك برداشت دیگری هست که از آن هم فراتر می رود، هواخواهان این نظر می گویند: اگر در دیدار آتی تنها احزاب کمونیست و کارگری شرکت داشته باشند، که از مارکسیسم - لنینیسم پیروی می کنند، منطبق با روح زمان معاصر نخواهد بود و می توان خصلت سکنا رستی بخود بگیرد. در همایش هایی از این نوع، به گفته آنان، ما می بایست نه تنها کمونیست ها، بلکه نمایندگان بخش های دیگر چپ ها و جنبش سوسیالیستی شرکت داشته باشند. برخلاف آن ما بر این عقیده ایم، که کنفرانس های احزاب کمونیست و کارگری، که از مارکسیسم - لنینیسم پیروی می کنند، و کنفرانس های نیروهای چپ يك طیف وسیع می توانند در گرد هم آیی مکمل همدیگر نظر گرفته شوند. ما نیز خواهان وحدت گسترده چپ ها - هم کمونیستها و هم غیر کمونیستها هستیم. انسان این تصور را دارد که در مباحثات جنبش ما همواره پنحوی از انحاء اصول بنیادی

انترناسیونالیسم پرولتری در مرکز قرار دارد. با رشد جنبش، تنوع مسائلی که باید از سوی آن حل شوند و سیاست پرمحتوی تر شده اتحاد‌های طبقاتی، به اعتقاد ما، محتوی این مقوله را بالاتر دید گسترده تر ساخته است و در مقایسه با زمانیکه مبارزان سوسیالیسم در آغاز راه خویش قرار داشتند انعطاف پذیرتر شده است.

انترناسیونالیسم پرولتری اما برخی نکات میدائی معینی دارد که چشم پوشیدن از آن و بی‌نادیده گرفتن آنها این طرح را فی‌نفسه مورد تردید قرار می‌دهد. این اصل فلسفه مناسبات ویژه میان احزاب برادر را متجلی می‌سازد، چرا که مسئله ای که به همبستگی و پشتیبانی مربوط می‌شود، بخش‌های دیگر جنبش کارگری را نیز فرا می‌گیرند. انترناسیونالیسم پرولتری بمثابه هسته انقلابی در ارتباط با وحدت جنبش کارگری آن ایزاری است که تحقق رسالت تاریخی جنبش کارگری، متحد ساختن کارگران و سایر نیروهای پیشرفت اجتماعی برای پاسداری از صلح و نیز رهائی ملی و اجتماعی و هدایت و رهبری آنان در این مبارزه، را ممکن می‌سازد. اگر حزبی از این اصل پیروی کند، از استقلال خود چشم نمی‌پوشد. انترناسیونالیسم پرولتری برای این حزب بمعنی تمایل و آمادگی، برای انجام هرچه ممکن است تا وحدت کمونیستها تحقق یابد. و اگر در موردی بطور موقتی، مشروط به ویژگی‌های برداشت‌ها، اختلاف نظرهایی بروز کند، ما موافق آن هستیم که آنها را از راه گفتگوی برادرانه، بدون هیچگونه تقابلی، از میان برداشت.

فراخواندن يك دیدار جدید بین‌المللی از آن جهت نیز دشوارتر شده، که در تعدادی از احزاب برادر کشورهای صنعتی سرمایه داری و در حال رشد، انشعاب‌های تاسف‌آوری رخ داده است. در پاره‌ای از موارد این امر از علل نه‌هنگی ناشی می‌شود، در برخی دیگر نکات ایدئولوژیک و یا مداخله از خارج. اگرچه هم‌که دو بخش يك سازمان متحد پیشین در مورد مسائل داخلی، اتحادها و تاکتیک اختلاف نظرهای اساسی دارند. اما همچنان هویت خود را مارکسیستی - لنینیستی و پیرو سوسیالیسم علمی می‌دانند، از مواضع انترناسیونالیستی جنبش کمونیستی پشتیبانی می‌کنند و می‌خواهند مناسبات دو جانبه با سایر احزاب برادر را حفظ نمایند. وجود چند حزب کمونیست در يك کشور مشکلات دیگری را نیز ایجاد می‌کند. این مسئله بسرور می‌کند که با کدام يك از آنها باید در صورت دعوت برای کنگره‌ها و دیدارهای بین‌المللی، تماس برقرار ساخت.

اگر اختلاف نظرهای مذکور غیرقابل برطرف شدن بنظر نمی‌آیند و بعلاوه انحرافی از مواضع بنیادی صورت نگیرد، می‌توان دوراندیشانه ترین سیاست جنبش ما را در آن دید که به کمونیستها در حل مسائل از راه گفتگوها، بدون آنکه اصل عدم مداخله در امور داخلی دیگر احزاب خدشه پذیرد، یاری رساند. اثر صندی چنین حرکتی، در اواسط سالهای هفتاد در آرمین برداشتن

اختلاف نظرهای موقتی در درون حزب ما نشان داده شد .

جمع آن چنین است که : تا از سرگیری و ژرفش همکاری احزاب برادر باید راه معینی را پیمود . حزب ما ایمان دارد که مسائل موجود را می توان حل کرد . در آینده نیز باید تمام نکات مثبتی را که اخیرا نمایان شده اند ، بسط داد .

پیتر کونیمان - (متولد ۱۹۱۷) در هنگام تحصیل در دانشگاه کمبریج در سال های ۳۰ در میان دانشجویان فعالیت گسترده سیاسی و سازمانی داشت . در سال های پیش از جنگ دوم جهانی فعالانه در مبارزه ضد فاشیستی و رهائی بخش ضد امپریالیستی شرکت کرد . پیتر کونیمان ، از بنیان گذاران حزب کمونیست سری لانکا (۱۹۴۳) است ، سسی سال سمت دبیر کل را در اختیار داشت . از سال ۱۹۷۴ ، صدر آنست . در سال های ۱۹۷۷-۱۹۴۷ در پارلمان کشور عضویت داشت و در سال های ۱۹۷۶-۱۹۷۰ وزیر دولت جبهه متحد بود . وی مولف چندین کتاب ، جزوه و مقاله پیرامون مسائل روند انقلابی جهان ، جنبش بین المللی کارگری و جنبش رهائی بخش ملی است .

خبرهای کوتاه

آرژانتین

شماره اول مجلهٔ تئوریک حزب کمونیست آرژانتین "ایدئولوژیکیا او پولی تیکا" از چاپ خارج شد. وظیفهٔ اساسی این مجله بالا بردن سطح ایدئولوژیک و سیاسی کارهای حزب و ترویج دانش مارکسیستی-لنینیستی می‌باشد. شماره اول این مجله با سرمقالهٔ دبیرکل کمیته مرکزی حزب کمونیست آرژانتین، آتوس فاوا، آغاز می‌گردد. وی در این مقاله وضع آرژانتین را بررسی کرده و وظایف مبرم حزب را تشریح می‌کند.

جمهوری آلمان فدرال

رهبران حزب کمونیست آلمان در هفتمین کنگرهٔ خود، محافل دموکراتیک جمهوری فدرال آلمان را برای مبارزه با نازی‌های کهنه و نو و استقرار یک جمهوری فدرال عاری از نفوفاشیستها فراخواند.

اکوادور

سومین کنگره جبهه وسیع چپ اکوادور، که حزب کمونیست، حزب سوسیالیستی خلق و حزب اتحاد ملی در آن ائتلاف کرده اند تحت شعار "از وحدت خلق و نیروهای چپ در مبارزه علیه الیگارشی و امپریالیسم و برای آزادی ملی و اجتماعی پشتیبانی کنید"، برگزار گردید. در کنگره بیش از ۱۲۰۰ نماینده از کمیته های جبهه وسیع چپ که در تمام ۲۰ ایالت کشور فعالیت می‌کنند، شرکت داشتند. سیاست اتحاد با جنبش دموکراتیک خلق و دیگر سازمان های چپ مورد تأکید قرار گرفت و تصمیم بر این شد که در انتخابات ژانویه ۱۹۸۸ نامزد های متحدی داده شود.

هندوستان

در يك گرد هم آئي مشاوره ای، نمایندگان رهبری چهار حزب چپ - حزب کمونیست هندوستان، حزب کمونیست هندوستان (م)، ائتلاف پیشرو و حزب انقلابی سوسیالیستی - تصمیم گرفته شد برای حل مسائل مهم اجتماعی، اقتصادی و سیاسی پیشرفت کشور يك سازمان تمام خلقی تاسیس گردد. احزاب چپ از جمله استعمای دولت حاضر و اتخاذ تصمیمات جدی علیه افزایش نرخها و اختلاس در محافل بالا را می طلبند

پاراگوئه

پلنوم کمیته مرکزی حزب کمونیست پاراگوئه در نهایت پنهانی برگزار گردید. پلنوم سمت اصلی استراتژی و تاکتیک کمونیست ها را معین کرد و بر ضرورت تماس با توده های وسیع را تاکید نمود و برای دموکراتیزه کردن کشور برنامه حداقل را تصویب کرد. کمیته مرکزی تمام اعضای حزب را برای تهیه و تدارک چهارمین کنگره حزب کمونیست پاراگوئه فراخواند.

ترکیه

در اعلامیه مشترکی که در ماه اکتبر سال ۱۹۸۷ در بروکسل منتشر شد آمده است: حزب کمونیست ترکیه و حزب کارگری ترکیه، د و سازمان سیاسی که در کشور غیرقانونی اعلام شده و دولت آنها را از شرکت در انتخابات محروم کرده است، با هم در باره وحدت و حزب گفتگو نمودند. در پایان گفتگو به این نتیجه رسیدند که يك حزب سیاسی واحدی تحت نام حزب متحد کمونیست ترکیه تشکیل دهند.

مجله 'مسائل بین‌المللی' که هر دو ماه یکبار انتشار می‌یابد، به تشریح مسائل تئوریک و سیاسی جنبش جهانی کمونیستی و کارگری اختصاص دارد.

مندرجات این مجله از میان مقالات مجله 'مسائل صلح و سوسیالیسم' که نشریه تئوریک و اطلاعاتی احزاب کمونیست و کارگری و منعکس‌کننده نظریات و اندیشه‌های آنانست، انتخاب و ترجمه میشود.

در این شماره منتخبی از مقالات شماره‌های ۱۰۷ و ۱۱ (نوامبر - دسامبر) سال ۱۹۸۷ مجله 'مسائل صلح و سوسیالیسم' به چاپ رسیده است.

PROBLEMS OF PEACE AND SOCIALISM

Theoretical and information journal of Communist
and Workers' Parties throughout the world

No 7, 01, 11

Price: 2 DM or
its equivalent
بها ۲۰ مارک یا معادل آن

هیئت تحریریه و شورای تحریریه مجله صلح و
سوسیالیسم ، از نمایندگان احزاب کمونیست و کارگری
کشورهای زیر ترکیب میشود :

اتحاد شوروی - اتریش - اردن - آرژانتین - اسپانیا -
اسرائیل - جمهوری آفریقای جنوبی - اسکوادور -
الجزیره - السالوادور - جمهوری دموکراتیک آلمان -
جمهوری فدرال آلمان - اندونزی - اوروگوئه - ایالات
متحده آمریکا - ایتالیا - ایران - ایرلند - برزیل -
بریتانیای کبیر - بلژیک - بلغارستان - بلیوی - پاراگوئه -
پاناما - پرتغال - پرو - ترکیه - جامائیکا - چکسلواکی -
دانمارک - جمهوری دومینیکن - رومانی - ژاپن -
سربلانیکا - سنگال - سوئد - سویس - سودان - سوریه -
شیلی - عراق - عربستان سعودی - فرانسه - فلسطین -
فنلاند - فیلیپین - قبرس - کانادا - کلمبیا - کوبا -
کوستاریکا - گواتمالا - گویان - لبنان - لوکزامبورگ -
لهستان - مجارستان - مصر - مغولستان - مکزیکو - وتزوئلا -
ویتنام - هندوراس - هندوستان - جمهوری دموکراتیک
خلق یمن - یونان .

آدرس پستی :

P.B 49034

10028 Stockholm 49

Sweden



انتشارات حزب توده ایران